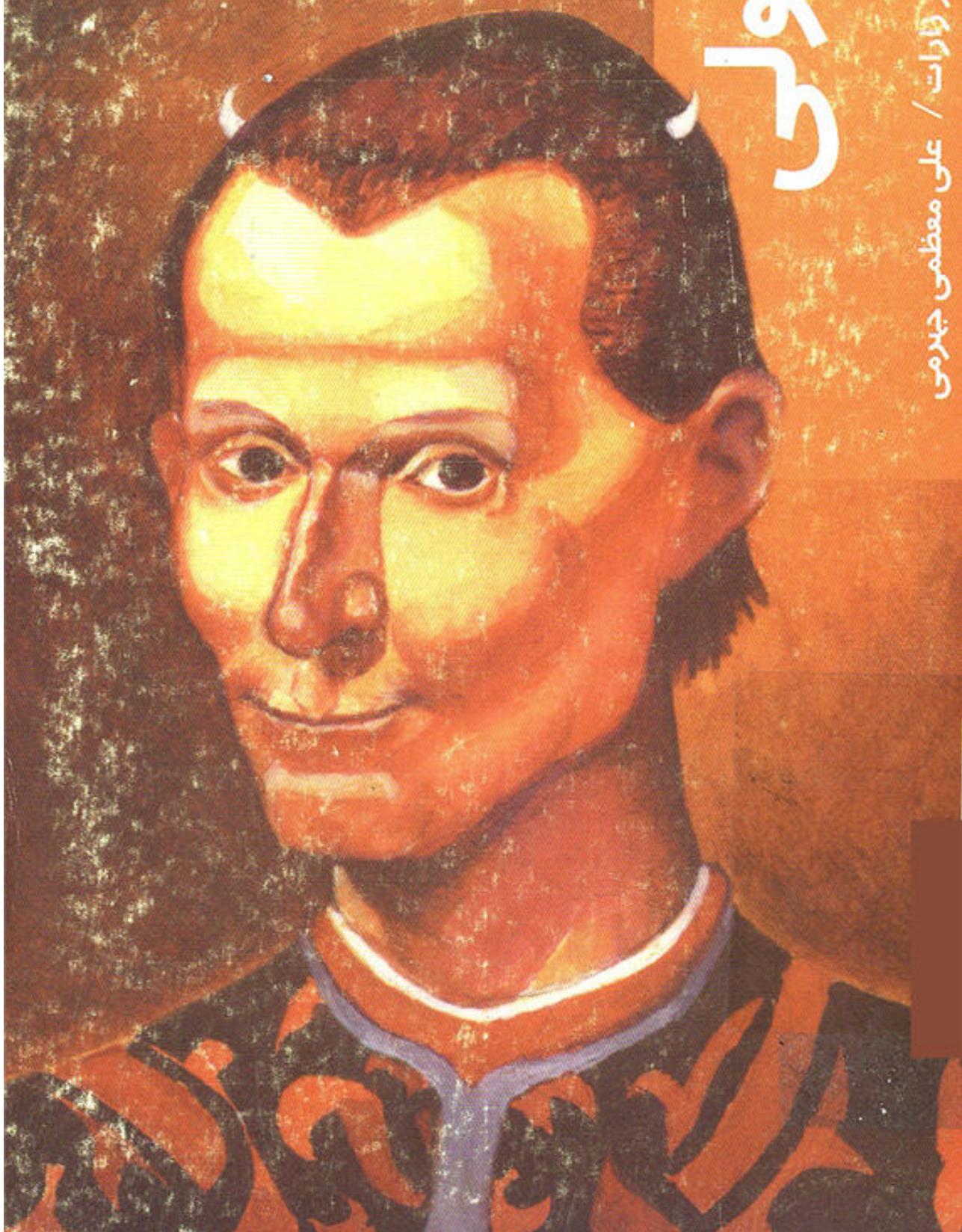


بازیگری کاری و اسکار فیلم / علی معظمی چهره

مالک اول

قدم اول



کتابخانه

قدیم اول

FB.com/ketabiha.iran

این کتاب ترجمه‌ای است از:

Machiavelli

For Beginners

Patrick Curry and Oscar Zarate

Published in 1995 by Icon Books Ltd.

Curry, Patrick

کاری، پاتریک

ماکیاولی: قدم اول / نویسنده پاتریک کاری؛ طراح اسکار زارات؛ مترجم علی
معظمی جهرمی. - تهران: شیرازه، ۱۳۷۸.

ISBN 964-6578-31-4 ۹۰۰۰ ریال ۱۷۰ ص. : مصور، نقشه، نمونه.

فهرستنويسي براساس اطلاعات فيپا.

عنوان اصلی:

۱. ماکبادلی، نیکولو، ۱۴۶۹-۱۵۲۷، Machiavelli, Niccolo، - تصویرها و
کاریکاتورها. ۲. علوم سیاسی - تصویرها و کاریکاتورها. الف. زارات اسکار، ۱۹۴۲. :
Zarate, Oscar. ب. معظمی جهرمی، علی. ۱۳۵۳ - : مترجم. ج. عنوان.
۳۲۰/۰۱۰۹۲ JC ۱۴۲ م / ۲ ک

۱۳۷۸

م ۷۸ - ۲۳۹۳۰

کتابخانه ملی ایران



ماکیاولی

قدم اول

نویسنده: پاتریک کاری

طراح: اسکار زارات

مترجم: علی معظمی جهرمی

طراح جلد: علی خورشیدپور

حروفچینی و صفحه‌آرایی: مؤسسه جهان کتاب

لیتوگرافی: کوثر

چاپ متن و صحافی: فاروس

چاپ جلد: نقیس

چاپ اول: ۱۳۷۸

تعداد: ۲۲۰۰

حق چاپ و نشر محفوظ است.

تهران، صندوق پستی: ۱۱۲۸/۱۹۳۹۵

تلفن: ۰۹۸۳-۰۹۵۶

مکیانلی

قدم اول

نویسنده : پاتریک کاری - طراح : اسکار زارات

ترجمه : علی معظمنی هیدری



«نیک پیر»

بیش از چهارصد سال است که نیکولو ماکیاولی در سیاست مظہر بدینی، فساد اخلاقی و ستم پیشگی بوده است. در قرن شانزدهم اسم کوچک او - نیکولو - غالباً به صورت «نیک پیر» مخفف می‌شد که در میان عوام لقب شیطان بود. ژزوئیت‌ها (که خودشان از سوی پرووتستان‌ها متهم به میاکیاولیسم بودند) او را «شریک جرم شیطان» می‌خواندند. عبارت «ماکیاولی جانی» در نمایشنامه‌های عصر الیزابت و شکسپیر اشاره‌ای متداول بود.

همان‌طور که لرد مک‌آلہ در سال ۱۸۲۷ می‌نویسد: (بعید است از هیچ اسمی در نوشته‌های تاریخی تا این حد عموماً به نفرت یاد شده باشد...)



برتراند راسل، فیلسوف قرن بیستم، از شهریار، مشهورترین کتاب ماکیاولی، اینگونه یاد می‌کند.



پنیتو موسولینی، یکی از کسانی که احتمالاً راسل او را مصدق حرف خود می‌دانست از این کتاب تجلیل شایسته‌ای کرده است. او درباره اینکه شهریار نوین چگونه کسی است نظرات مبسوطی داشت و برویرایش جدید کتاب شهریار مقدمه‌ای نوشت.

کیسینجر، مردی که سال‌ها در صحنه سیاست آمریکا قدرت پشت سر ریاست جمهوری بود، در پاسخ به مصاحبه‌گری که در سال ۱۹۷۲ به ماکیاولیست بودن او اشاره کرده بود گفت که «ابداً ماکیاولیست نیستم»؛ اما آیا او لااقل از بعضی جهات تحت تأثیر ماکیاولی نبود؟

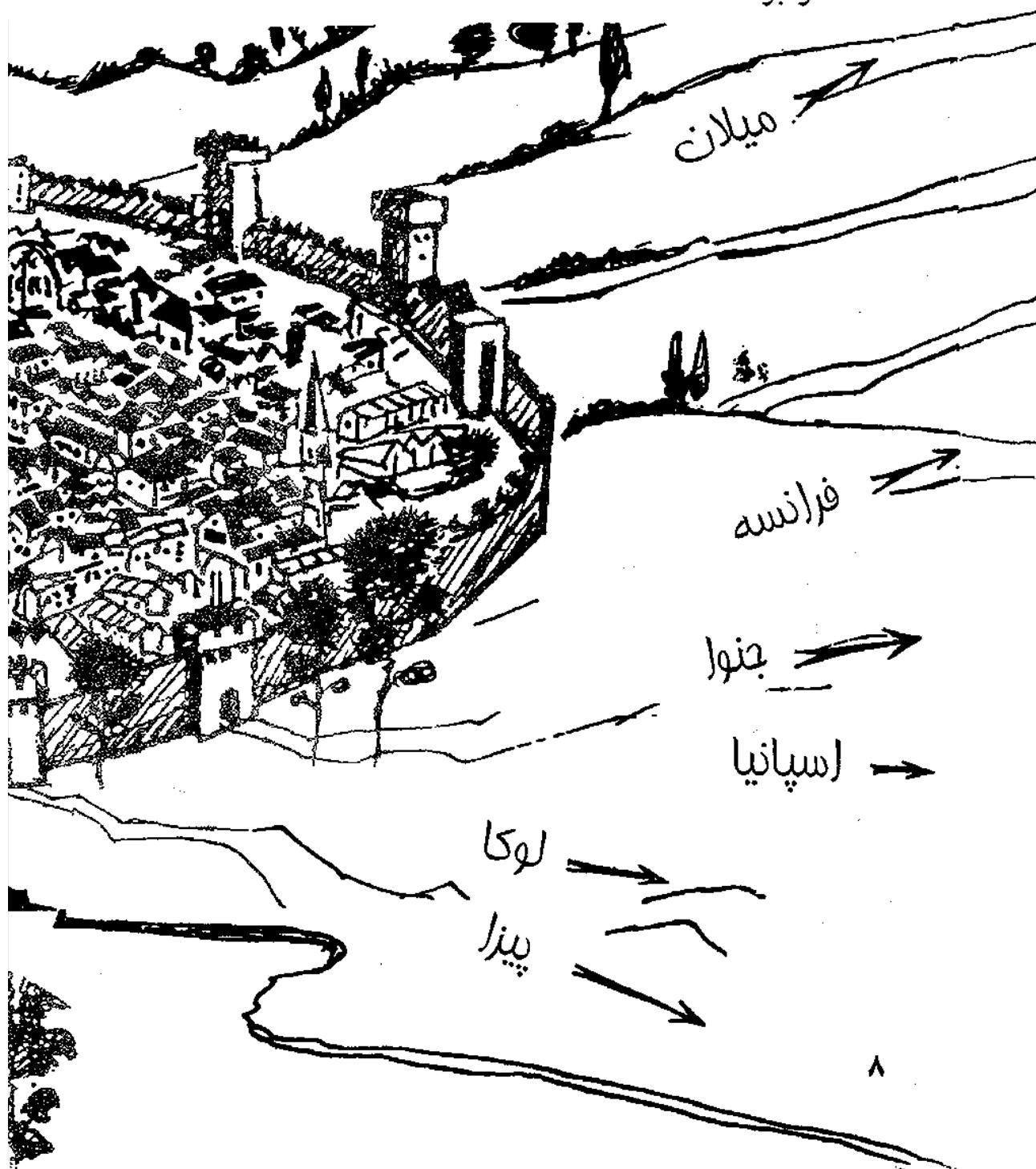
همان طور که خواهیم دید، ماکیاولی
طرفدارانی هم داشت که بسیاری از
آنها همچون فرانسیس بیکن
فیلسوف از تبهکاران نبودند.



اما امروز نیز از ماکیاولی به بدی یاد می‌شود. روزنامه گاردنین درباره کتاب شهریار اینگونه می‌نویسد: «بهترین راهنمای تزویر سیاسی». آخرین ویرایش فرهنگ انگلیسی چمبرز نیز صفت «ماکیاولیست» را به این صورت معنی کرده است: «فریبکار و بی‌وجودان در سیاست؛ خواهان قدرت یا برتری به هر قیمت ممکن؛ بی‌اخلاق و فرuchtطلب». با این اوصاف ماکیاولی واقعاً کیست؟ نابغه‌ای شرور یا یک نظریه‌پرداز سیاسی برجسته؟ و دیگر اینکه او برای امروز ما چه حرفی برای گفتن دارد؟ برای پاسخ دادن به این سؤالات باید بدانیم که او چه کسی بود و درباره مسائل روزگار خود چه چیزهایی نوشت.

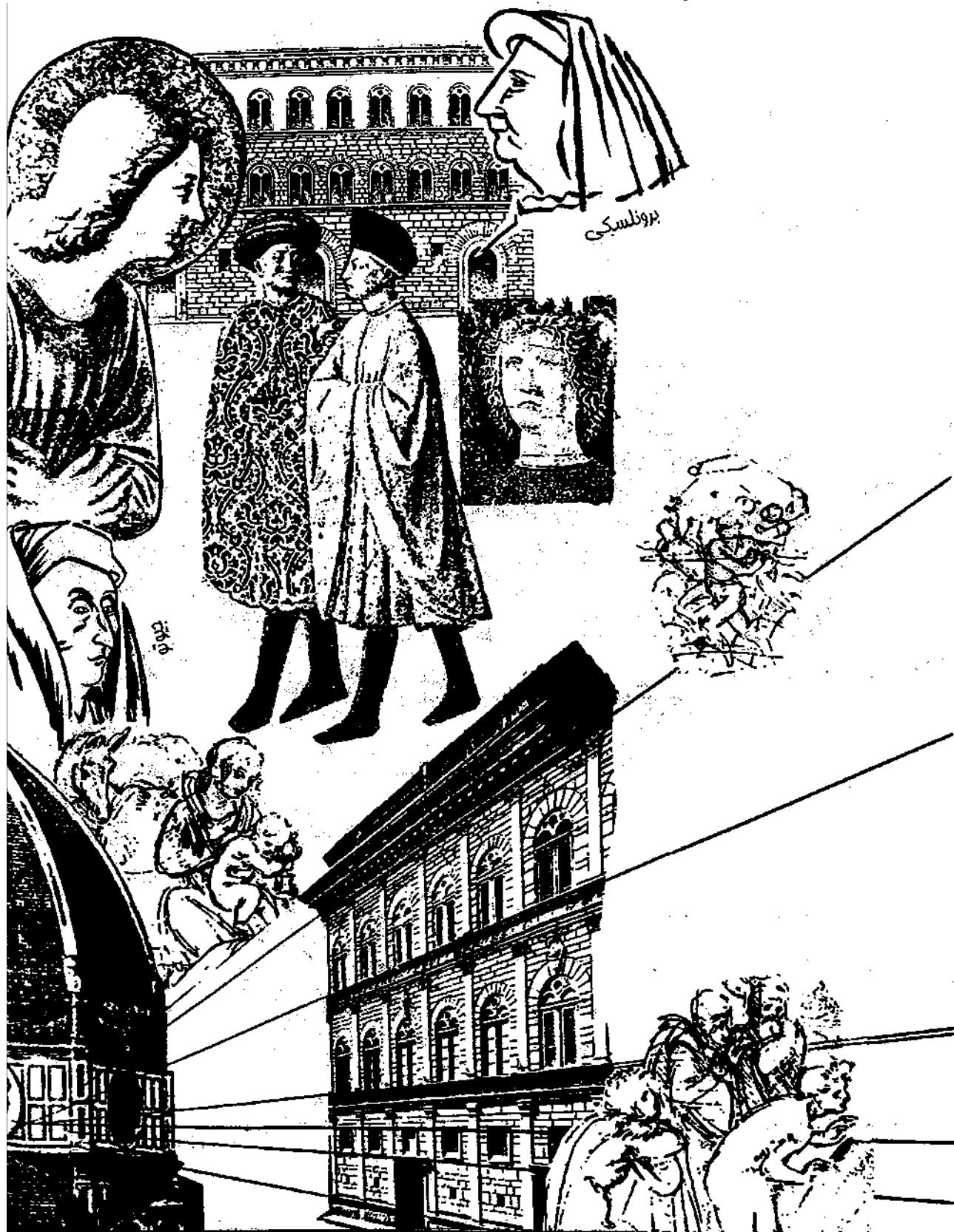
فلورانس در عهد رنسانس

قرن پانزدهم میلادی عصر طلایی فلورانس بود. ثروت شهر به حدی افسانه‌ای رسیده بود. سکه رایج آن، فلوران، همه جا معتبر بود و بازرگانان آن، تجارت صنعت پشم و در مرتبه بعدی ابریشم خود را تا مشرق زمین توسعه داده بودند. یکی از ثروتمندترین و موفق‌ترین این بازرگانان خاندان مدیچی بود. آنها که اصالتاً از اهالی دره موگللو – در شمال فلورانس – بودند از راه بانکداری برای تجار ثروت فراوانی گرد آوردند و بانکدار پاپ شدند. خیلی زود دامنه جاه طلبی آنان به سیاست، تصاحب خود مقام پاپی و حکمرانی بر حکومت شهرشان کشید. در عین حال مدیچی‌ها به عنوان حامیان سخاوت‌مند هنر و فرهنگ مشهور بودند. آنان جبارانی تنگ نظر نبودند.

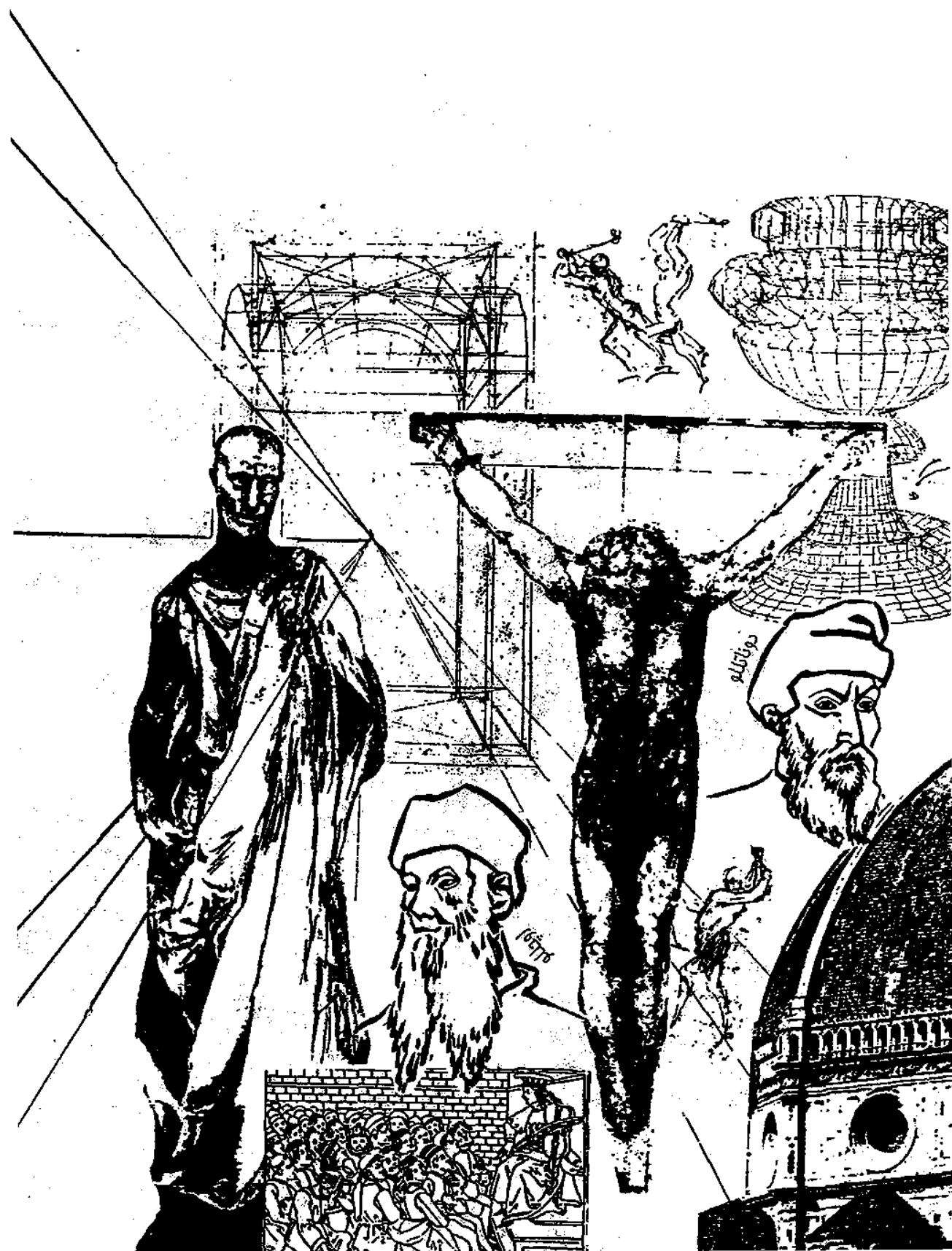




فلورانس به یمن خانواده‌های بازرگان ثروتمندی چون مدیچی‌ها که حامیان فرهنگ بودند، در دوره‌ای از خلاقیت و شکوفایی بی‌نظیر، به مرکز اصلی هنر و علم اروپایی تبدیل شد. حوالی سال ۱۴۲۰، فیلیپو برونلیسکی گنبد عظیم کلیسای سانتا ماریا دل فیوره را کنار برج ناقوس جیوتتو، طراحی کرد و به همراه گیبرتی به ناظارت بر کار ساخت آن پرداخت. این کلیسا در سال ۱۴۳۶ کامل شد، اگر چه برج ناقوس تا بعد از مرگ برونلیسکی به پایان نرسید. همچنین برونلیسکی به همراهی آلبرتی، پرسبکتیو خطی رانیز اختراع کرد.



کاربرد کشفیات آناتومی، توأم با خلاقیت هنری، وجه ممیزه مجسمه‌های دوناتلو و نقاشی‌های پیرو دلا فرانچسکا بود. نقاشی‌های تولد و نوس و پریماورا اثر بوتیچلی به خوبی بیانگر علاقه جدیدی است که نسبت به موضوعات دوران پیش از منسیحیت به وجود آمده بود.



لئوناردو داوینچی یک فلورانسی بود و می‌توان گفت که او در زندگی و آثار خود به بهترین نحوی کنجدکاوی عقلانی، شکاکیت انسانی و حساسیت را به نمایش گذاشته است. داوینچی در فلورانس با سطح مهارت خود در نقش کردن هیئت آدمی با میکلانژ، غول هنر مجسمه‌سازی و نقاشی غرب، پهلو زد.



و رافائل که هنوز جوان بود در کمال شگفتی با این دو مرد ملاقات و از کارهای در حال تکوین شان بازدید کرد. او از اهالی اوربیتو بود اما در فلورانس نقاشی می‌کرد.



در همین زمان عقاید موجود درباره سرحدات شناخته شده جهان فیزیکی مورد تردید قرار گرفته بود. کریستف کلمب در سال ۱۴۹۲ برای اولین سفر تاریخی خود بادیان‌ها را برآفرانش. به فاصله کمی پس از او یک فلورانسی از پیش‌روان شد. او آمریکو وسپوچی بود که نام خویش را به آمریکا داد.



در زمینه فلسفه، کوسمیوده مدیچی، مارسیلیو فیچینو را به کار ترجمه نوشته‌های رازورانه هرمس تریسموجیستوس و مکالمات افلاطون به زبان لاتین گمارد. فیچینو با ترجمه خود، آمیزه قدیمی اسطوری - مسیحی را در معرض دگرگونی قرار داد. لورنزوی یاشکوه به این حمایت ادامه داد. او هزینه پی‌ریزی مجدد آکادمی افلاطون و همچنین هزینه نوشتمن اثر خود فیچینو و کار کوتاه اما فوق العاده پیکو دلا میراندو لا را تقبل کرد. ماکیاولی از پیکو دلا میراندو لا به عنوان «مردی خدایگونه» نام می‌برد. تأملات پیکو درباره شان آدمی که آمیزه‌ای است از الهیات مسیحی، فلسفه افلاطون و سحر هرمسی، پایه‌های اومانیسم رنسانس را تثبیت کرد.



اومنیسم چیست؟

این لغت از عبارت لاتین *humanitas* (اومنیتاس) از ریشه *homo* (آدم) می‌آید. که معنی آن انسان است. می‌توان گفت که اومنیسم به عنوان یک نهضت با اشعار پترارک، شاعر قرن چهاردهم میلادی، آغاز شد. او پس از تبعیدی فلورانسی بود. اومنیست‌ها، شاعران، دانشوران و خطبای جمهوری روم قدیم یعنی سیسرو، هوراس و ویژویل را قهرمانان خود می‌دانستند. اومنیسم رنسانسی ضدمسیحی نبود، بلکه میان مسیحیت و فلسفه‌های دوران پیش از مسیحیت (خصوصاً فلسفه‌های افلاطونی، نوافلاطونی و پیروان آنها) هماهنگی‌ای اساسی و فراگیر می‌دید.



با این وجود، آنچه در کانون توجه اومانیست‌ها بود، نه خداوند، بلکه نوع بشر بود؛ (در برخی از روایت‌های اومانیسم، صحبت از انسان‌الهی است). کانون توجه نه جهان دیگر که این دنیا بود، نه روح و صفت‌ناپذیر یک فرد بلکه زندگی اجتماعی مورد توجه بود. ایمان وجود داشت اما آنچه اساساً مورد اعتقاد بود تغییرپذیری جهان به واسطه عقل، کارданی و تلاش بود؛ «*Virtu vince fortuna*» (هنر بر تقدیر فایق می‌آید).



جمهوری خواهی مدنی؛ شهر وند خوب

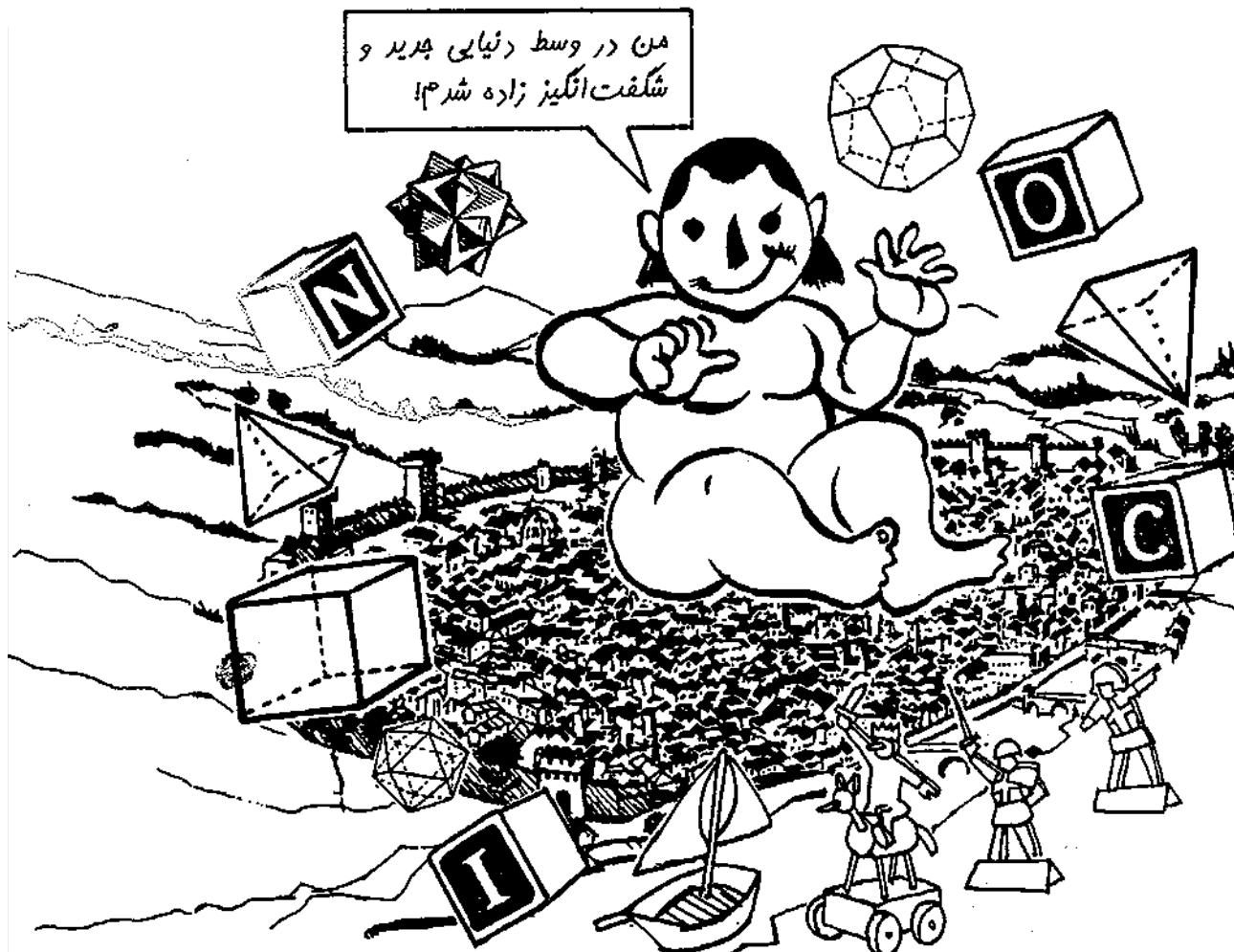
او مانیسم بستگی تنگاتنگی با جمهوری خواهی قدیمی (یعنی پیش از مسیحیت) و جمهوری خواهی مدنی (اجتماعی و سیاسی) داشت.



تلاش شد که فضایل قدیم - عدالت، میانه روی و شهامت - و فضایلی که بعداً مسیحیت آورد یعنی فروتنی و پرهیزکاری با یکدیگر ادغام شوند. با این همه این موضع متضمن رده‌آرای آگوستین و مسیحیت قرون وسطاً بود. آرایی که برگناه اولیه، قدرت مطلق خداوند و رستگاری فردی تأکید داشتند.

تولد ماکیاولی

نیکولو ماکیاولی در سوم ماه می سال ۱۴۶۹ در یک خانواده نسبتاً مرفه قدیمی در فلورانس به دنیا آمد. او سومین پسر پدرش برناردو بود، اومانیستی تحصیل کرده که به کارهای حقوقی اشتغال داشت.



او از بهترین تعلیمات اومانیستی عصر خود برخوردار شد. این آموزش‌ها با حضور او در مباحث دانشگاه فلورانس به کمال رسید. تعلیم و تربیت اومانیستی با همان سیستمی که در قرون وسطی رسمیت یافته بود ادامه می‌یافت. این سیستم شامل هفت شاخه از علوم انسانی (غیردینی) بود. تربیت - سه‌گانه - متشکل از منطق، فن خطابه و دستور زبان به علاوه کوادریویم - چهارگانه - یعنی حساب، هندسه، نجوم و موسیقی. با این همه توجه خاص معطوف به ادبیات کلاسیک لاتین و آموزش تاریخ باستان، فلسفه و خطابه بود.

اومانیسم تنها یک نهضت فکری نبود. اومانیست‌های تحصیل کرده بسیاری از مشاغل مهم دولتی فلورانس را در دست داشتند.

ایتالیای متفرق

فلورانس یکی از چند دولتشهر سرزمین اصلی ایتالیا بود که بر مناطقی از اطراف خود نیز تسلط داشت. این دولتشهرها عبارت بودند از میلان، ونیز، فلورانس، رم پاپ، جنوا، سیپنا و ناپل. از ابتدای قرن ۱۵ میلادی فلورانس اکثر نواحی توسعه‌کاری به استثنای لوکا و سیپنا را هم به تصرف خود درآورد. شهر پیزا به عنوان تنها مجرای ارتباطی فلورانس با دریا از اهمیت استراتژیک خاصی برخوردار بود و محل نزاع همیشگی فلورانسی‌ها با پیزاپی‌هایی بود که برای استقلال می‌کوشیدند.



علیرغم دستاوردهای فرهنگی و هنری، ایتالیای رنسانس در حال ورود به دوره‌ای از انقلابات و آشوب‌ها بود. این همان وضعیتی است که آثار و زندگی ماکیاولی را تحت تأثیر خود قرار داد.

دولت ملی و امپراطوری مقدس روم

در همین اثنا رشد دولت‌های ملی «مدرن» فرانسه و اسپانیا در همسایگی ایتالیا رفته رفته این کشور تقسیم شده را تهدید کرد. بازیگر دیگر این صحنه امپراطوری مقدس روم بود که اکثر سرزمینهایی را که ما امروزه با نام آلمان و اتریش می‌شناسیم تحت سلطه داشت. این امپراطوری از سال ۸۰۰ میلادی که شارلمانی با حضور پاپ لئوی سوم به عنوان امپراطور تاج‌گذاری کرد تا سال ۱۸۰۶ که ناپلئون آخرین سرزمینهای این امپراطوری را فتح کرد ادامه یافت.



گوئلフ‌ها و گیپلین‌ها

فلورانس تاریخ سیاسی ای طولانی و ناازام دارد. در سراسر سده سیزدهم میلادی اتحادیه گوئلフ‌ها که طرفدار پاپ بودند (فلورانس هم در این میان بود) یا گیپلین‌ها (شامل سی‌ینا، لوكا و پیزا) که طرفدار امپراطوری مقدس روم بودند می‌جنگیدند. در پایان قرن سیزدهم گوئلフ‌های فلورانسی خود به دو دسته تقسیم شدند: سفیدها (بر خد پاپ) و سیاهها (طرفدار پاپ). ماکیاولی در کتاب خود تاریخ فلورانس (۱۵۲۵) این کشتار فرقه‌ای مرگبار را توصیف کرده است.



بین گوئلهای سفید و سیاه جنگی خانگی درگرفت. سفیدها در سال ۱۳۰۲ شکست خوردن و بسیاری از آنان تبعید شدند. در حالی که خانه و دارائی شان نابود شده بود و تهدیدشان کرده بودند که اگر حتی یک بار دیگر به قلمرو فلورانس قدم بگذارند کشته خواهند شد. یکی از این گوئلهای سفید بزرگترین شاعر ایتالیا، دانته الیگیری بود که هیچگاه به فلورانس باز نگشت.

دانته تلخی تبعید را به بهترین
وجهی در کتاب کمدی الهی خود به
تصویر کشیده است.

سفقی تهربه باید که تو را آگاه کند
که نان پیکانان په سفت و په شور است
که په سفت است بالا و پایین رفتن از پیکانی که از آن
دیگری است...

اینک وقت آن است که انتقام کنم؛
تنها بمانی با اینهمنی از یاران بیارایی، اینهمنی که تنها عضو
آن فور تونی
(بهشت کتاب هفدهم ص ۵۱-۶۹)

آیا او تبعید مرا از
فلورانس پشنگویی
می‌کند؟



رویای جمهوری آزاد

در خارج از فلورانس نبرد بین گوئلفها و گیلینها در تمام طول قرن چهاردهم نیز ادامه یافت. بحران‌های دیگری هم در راه بود. برای مثال در سال ۱۳۴۲ والتر دو برین جبار، دوک آتن، قدرت را به دست گرفت و تنها یک سال بعد در پی انقلابی مردمی از شهر رانده شد.



ساختار قدرت در دولت اواخر قرون وسطای فلورانس ترکیبی پیچیده بود از یک مجلس بزرگ که حدود صد عضو داشت و چند مجلس کوچکتر که قادرمندترین شان سینیوری (مجلس اربابی) بود. اعضای این مجالس با شیوه‌های متفاوتی توسط شهروندان مالیات‌پرداز، اعضای صنوف و عامه مردم انتخاب می‌شدند. رئیس‌الوزرا پرچم‌دار عدالت نامیده می‌شد (دلیل این نامگذاری این بود که او حامل پرچم رسمی شهر بود).

...کشورها عموماً از نظام به بی‌نظم و سپس دوباره از بی‌نظم به نظام درمی‌آیند... زیرا نتیجه توانایی رفاه است، نتیجه رفاه تنبلی، حاصل تنبلی بی‌نظم، نتیجه بی‌نظم تباہی و همین طور از تباہی نظام سر بر می‌آورد و از نظام توانایی و از این آفری عظمت به بار می‌نشیند و از عظمت نیک بقی.

به نقل از تاریخ فلورانس



به قدرت رسیدن خاندان مدیچی

در سال ۱۴۲۴ خاندان مدیچی در پی نزاعی که بین قدرتمندترین خانواده‌های فلورانس به وقوع پیوست قدرت را تصاحب کرد. آنها رفته در قواعد دموکراسی سنت بنیاد فلورانس بذلت گذاشتند. کوسیمو مدیچی برای مجلس سینیوری نامزداتی معرفی کرد. و از سال ۱۴۵۸ به بعد نیز مجالس قدیمی را با مجالسی ویژه و خصوصی جایگزین کرد. در سال ۱۴۸۰ لورنزو مجلسی جدید با ۷۰ عضو بنیاد نهاد که اعضای آن از اعضای حکومت قدیم انتخاب می‌شدند و اختیارات آنها هر پنج سال افزایش یافت؛ این مجلس بهنوبهٔ خود گروه محدودتری از وزرا را انتخاب می‌کرد تا در ادارهٔ حکومت مشاور شاه باشند. به این ترتیب باز هم از اهمیت سینیوری کاسته شد.

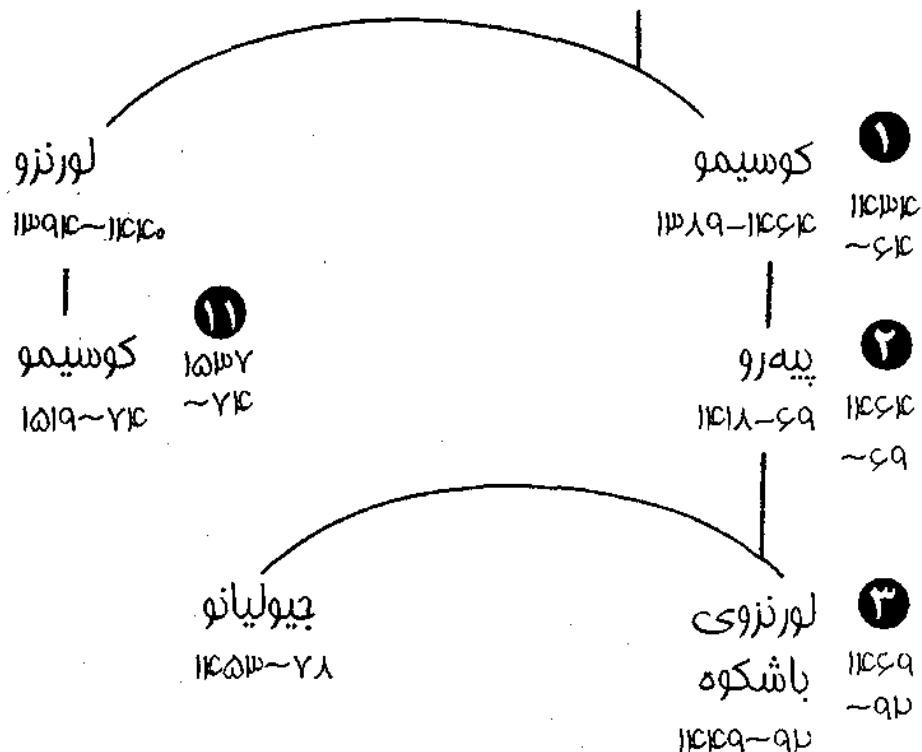


کاترین مدیچی (۱۵۱۹-۸۹)، که حدود بیست سال نایب‌السلطنه و حاکم واقعی فلورانس بود، دختر همان لورنزو بی بود که ماکیاولی کتاب شهربیار را به او اهدا کرد. او خود یک توطئه‌گر ماکیاولیست بود که مسئول کشtar اوگنوها (پروستان‌های فرانسوی) در روز سن بارتولیمی در پاریس اشناخته می‌شود.

خاندان مدیچی

جیولیو دی بیچی

(1136-1149)



جیولیو که پاپ کلمانت هفتم شد

1219-1250

جیولیانو

1225-1245

8

1219-1250

5

1269-1291

7

1292-1319

لورنزو سوم
رودولف (ورینو)
1319-1347

12

1319-1347

کاترین
1347-1382

11

1389-1422

الساندرو
با هنری دوم شاه
فرانسه ازدواج کرد
1351-1382

افراد مؤثر دولت
فلورانس (+ تاریخ
فلورانس)
دوران هایی که حکومت
جمهوری بود، یعنی
1399-1414 و
1427-1430

بازگشت جمهوری

لورنزو مدیچی مشهور به «با شکوه» که در سال تولد ماکیاولی به قدرت دست یافت، تا حدی ثبات گذشته فلورانس را به آن برگرداند. عصر شکوه و کامیابی ای که تا سال‌ها برقرار بود.



ارتش شارل هشتم پادشاه فرانسه برای به کرسی نشاندن ادعای او نسبت به تاج و تخت ناپل وارد ایتالیا شد. پیهروی دوم، جانشین لورنزو، در یک تصمیم نابخردانه با ناپل بر ضد فرانسه متحد شد. در سال ۱۴۹۴ فرانسه به فلورانس یورش آورد. شهروندان خشمگین فلورانسی پیهرو را با خفت از شهر راندند و فوراً مجلس بزرگ قدیم را که ۱۰۰۰ عضو داشت از نو تشکیل دادند.

ساوونارولا

جمهوری از سال ۱۴۹۴ تا سال ۱۵۱۲ دوام یافت. در چهار سال اول، حاکم آن گیرولامو ساوونارولا (۱۴۵۲-۹۸) کشیش متعصب دومینیکی بود. او هیچگاه از روی مصلحت بینی موضع سیاسی ای اتخاذ نکرد. ساوونارولا را لورنزو در سال ۱۴۹۰ به خاط شهرت شد به فلورانس دعوت کرده بود. او واعظی کاریزماتیک بود که از فساد دنیوی جامعه و کلیسا انتقاد می‌کرد.



ساوونارولا از نارضایتی و ترس از آینده تودهای تحت سلطه شهر ببرداری کرد.

آتش بیهودگی

مقصود نهایی ساکونتارولا این بود که احیای مذهبی و آنچه را که ما امروزه بسندگرایی می‌نامیم – برای حمله به اقتصاد و فرهنگ اسلامیستی – با یک جمهوری خواهی سختگیرانه به هم بیامیزد. جمهوری‌ای که هدفش تحقق نقشه الهی بر روی زمین باشد. اینگونه بود که به تحریک اوکارناوال سالیانه سال ۱۴۹۷ بهانه‌ای شد برای برپایی آتش بزرگی با توده هیزمی از «چیزهای بیهوده» یعنی کتاب، نماشی و زیورآلات که تعلقات «دنیوی» را می‌سوزاند. تأثیر او بر نخبگان هم بسیار زیاد بود؛ بوتیچلی طرح‌هایی را که از سیمونه تای برخنه کشیده بود سوزاند...



مردم رفته از حکومت سختگیر ساونارولا خسته می شدند افول وضعیت اقتصادی هم به فکر «تغییر» دامن می زد. تعصب پروتستانی او دشمنی پاپ را برانگیخت و پاپ تهایتاً او را تکفیر و تمام شهر فلورانس را تحريم کرد. متحдан ساونارولا که هوا را پس می دیدند به سرعت از او جدا شدند و در سال ۱۴۹۸ پاپ ذر اتهام ارتدادی که به ساونارولا زده بود به نتیجه رسید. زندگی ساونارولا در میان شعله های آتش در همان میدانی که او «هیزم چیزهای بیهوده» آش را سوزانده بود پایان یافت.



در این فاصله ماتیاولی ۲۹ ساله شده بود، جوانی هوشمند و جاهطلب.



«قدی متوسط و صورتی لاغر دارد، چشمانش می‌درخشنده، موها بش سیاهند و سری نسبتاً کوچک دارد. بینی اش کمابیش عقابی است و دهانی تنگ دارد؛ همه اینها بر کسی که می‌بیندش یا به او می‌اندیشد به سختی تأثیر می‌گذارند. مخاطب او نمی‌تواند به راحتی از شر عبارات نیشداری که در دهانش می‌چرخند و طعنه‌ای که از چشمانش می‌بارد خلاص شود!»

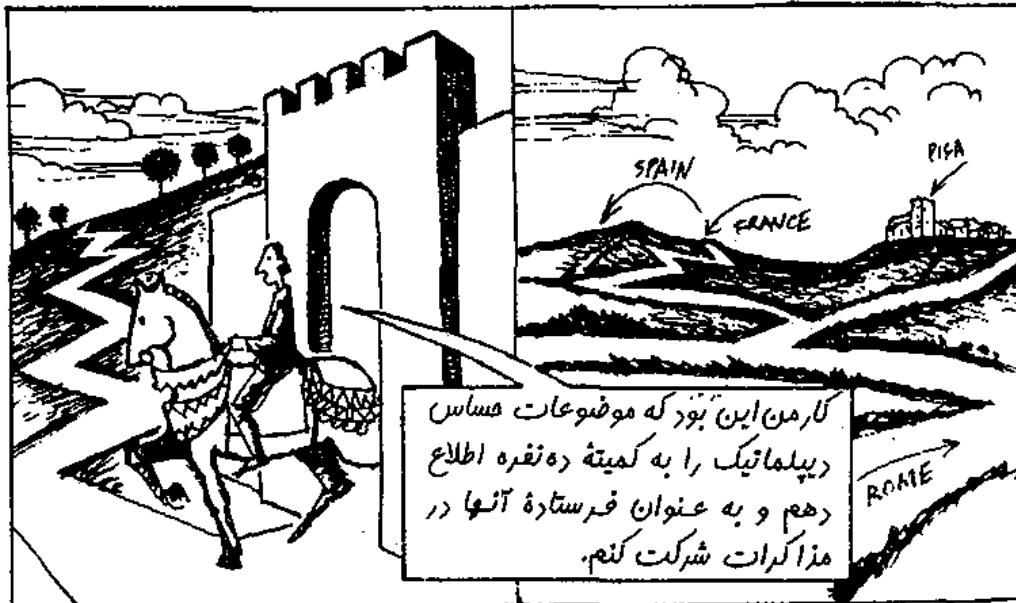


ماکیاولی به سرکار می‌رود

در ژوئن ۱۴۹۸ بخت به ماکیاولی پوی آورد. او، احتمالاً، به واسطه دوستان ذی نفوذ پدرش که اینک در دولت بودند از سوی مجلس بزرگ به شغل دیوانی مهم منصوب شد. این شغل ریاست دیوان دوم شهر بود.



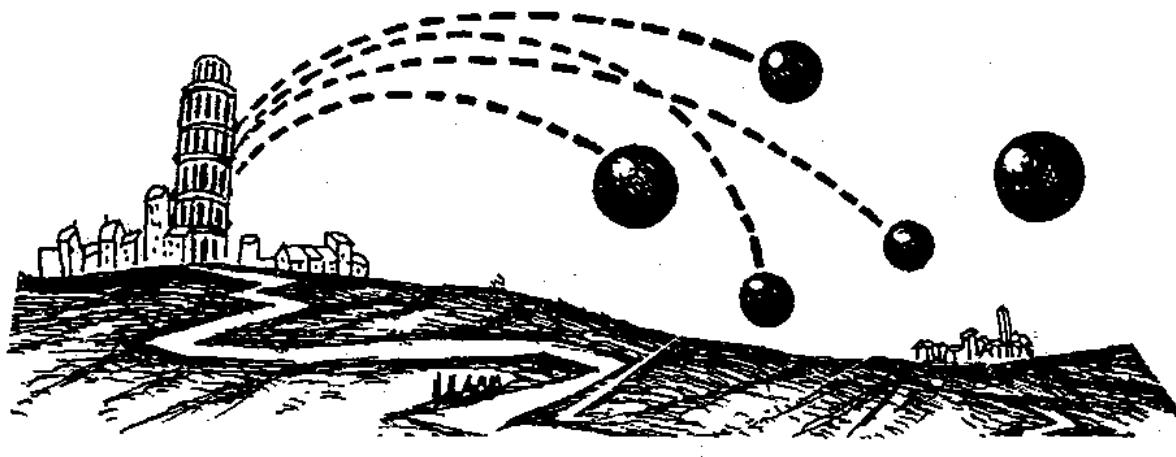
سپس یک ماه بعد او به سمت دیر کمیته ده نفره جنگ منصوب شد که این کمیته مسئول روابط خارجی و امور سپاه فلورانس بود.



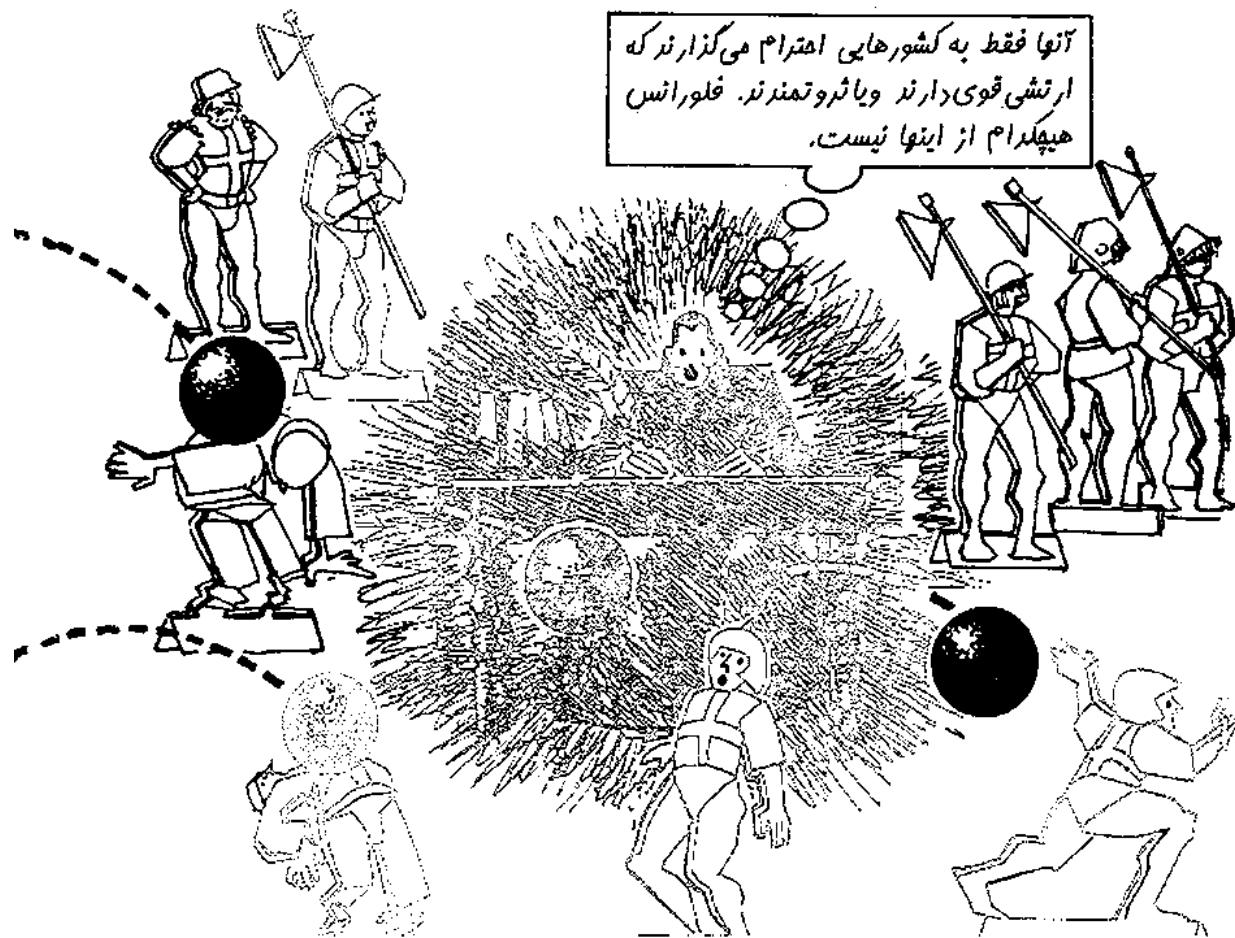
شغل ماکیاولی مستلزم پذیرفتن مسئولیت در مذاکرات پیچیده و بغرنج بود. بهنحوی که عملکرد او می‌توانست بر سرتوشت فلورانس تأثیر بگذارد؛ همان قدر که در زمانه ما یک وزیر می‌تواند مؤثر باشد. ماکیاولی این مسئولیت را بسیار جدی می‌گرفت و از سروظیفه‌شناسی به سختی کار می‌کرد.

دیپلمات پرکار

در سال ۱۵۰۰ میلادی، فلورانس برای بازپس‌گیری پیزا دست به یک لشکرکشی زد. پیزا یورش فرانسه به فلورانس را مغتتم شمرده و اعلام استقلال کرده بود.

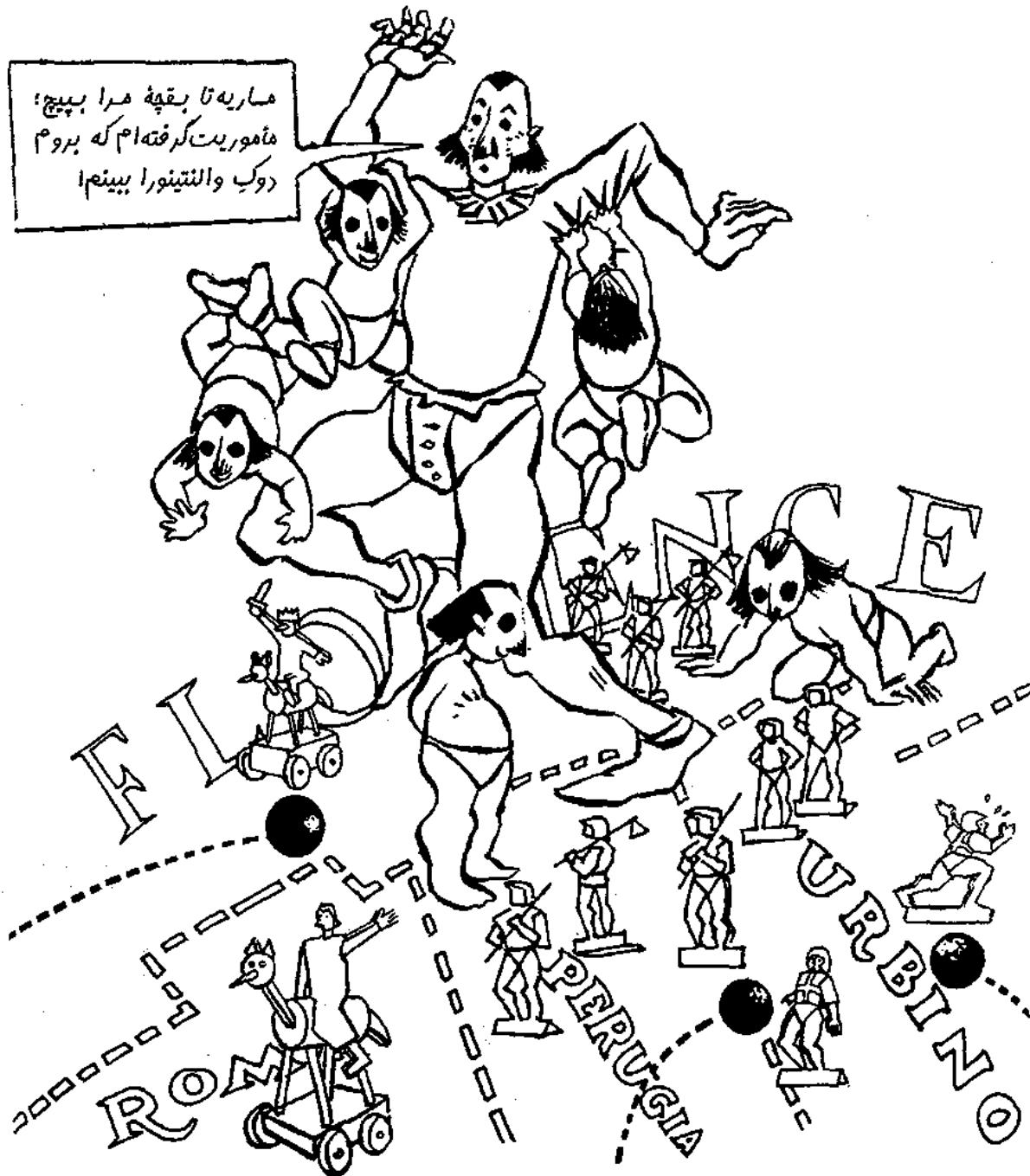


اما قوای سربازان مزدور عمدتاً به نحو ملالت‌باری شکست خوردند. ماکیاولی شش ماهی را در دربار لوئی دوازدهم گذراند که فرانسوی‌ها را مقاعده کند برای بازپس‌گیری پیزا به آنها کمک کنند. ماکیاولی می‌هنپرست از اینکه می‌دید فرانسوی‌ها فلورانس را به دیده تحقیر و استهزا می‌نگردند دچار ضربه روحی شده بود.



آنها فقط به کشورهایی احترام می‌گذارند که
ارتشی قوی دارند و یا ثروتمندند. فلورانس
هیچ‌کدام از اینها نیست.

سال بعد ماکیاولی فرصتی یافت که با ماریه تا کورسینی ازدواج کند. به نظر می‌رسد که آنها روابط محبت‌آمیزی داشته‌اند و ثمره ازدواج شان شش فرزند بود. اما ماکیاولی زمان زیادی را در خانه نمی‌گذراند.



پاپ الکساندر ششم به پسر خود چزاره بورجیا، یا دوک والنتینو، مقام دوک رومانیا را داده بود؛ و بورجیا مبارزه نظامی درخشانی را برای توسعه قلمروی خود آغاز کرده بود. این ماجرا دقیقاً در کنار مرزهای قلمروی فلورانسی‌ها رخ می‌داد و دولت آنها را واقعاً نگران کرده بود. به همین دلیل آنها در اکتبر سال ۱۵۰۲ ماکیاولی را برای مذاکره با دوک اعزام کردند.

بورجیاها که بودند؟

چزاره بورجیا (۱۵۰۷-۱۴۷۶) و لوکرشیا بورجیا (۱۵۱۹-۱۴۸۰) هر دو فرزندان نامشروع رو دریگو بورجیا (۱۴۳۱-۱۵۰۳) بودند که در سال ۱۴۹۲ پاپ الکساندر ششم شد.

لوکرشیا به دلیل درگیری‌هایش در قدرت و سیاست و توطئه‌چینی‌هایش به اندازه برادرش بدنام بود.

من از آفرین بیوکی تا
ازدواج جاه طلبانه بعدی زندگی بی قید
وبندی را می‌گذراندم.



پدر چزاره او را در سن ۱۷ سالگی به مقام کاردینالی رساند اما خیلی زود او را از تکالیف این مقام معاف کرد.



به نظر نمی‌آید که پسر
من برای زندگی روانی
برگزیره شده باشد.

چزاره با حمایت پدرش به مقام فرماندهی ارشد ارتش پاپ در رومانیا شد.

چزاره بورجیا

چزاره بورجیا ماقیاولی را بسیار تحت تأثیر قرار داد. ماقیاولی به کمیته دنفره هشدار داد که او «قدرت جدیدی در ایتالیا» است. نمونه‌ای از کارآیی (و شقاوت) چزاره، معامله‌ای بود که او با قائم مقام خود، ریمیر و داورکو، کرد که بی‌رحمی بی‌جای او مقام و موقعیت چزاره را در رومانیا به خطر انداخته بود. قائم مقام خاطی کشته شد و جسدش را در میدان اصلی شهر انداختند. مدت کوتاهی بعد از آن چزاره مطلع شد که برای ترور او توطئه‌ای در سینیگالیا در جریان است.



ماقیاولی همه این وقایع را در نامه‌ها پیش با شکفتی و حتی گاهی با تحسین شرح می‌دهد.

لئوناردو و ماکیاولی

هیئت دیپلماتیک ماکیاولی در سال ۱۵۰۲ وارد رومانیا شد. در همین سال چزاره بورجیا، لئوناردو داوینچی را به عنوان مهندس ارشد سپاه خود منصوب کرد، هر دو مرد در لشکرکشی‌های پیروزمندانه چزاره در ۱۵۰۲ و نیز در هنگام کشتن توطئه‌گران در سینیگالیا همراه او بودند.



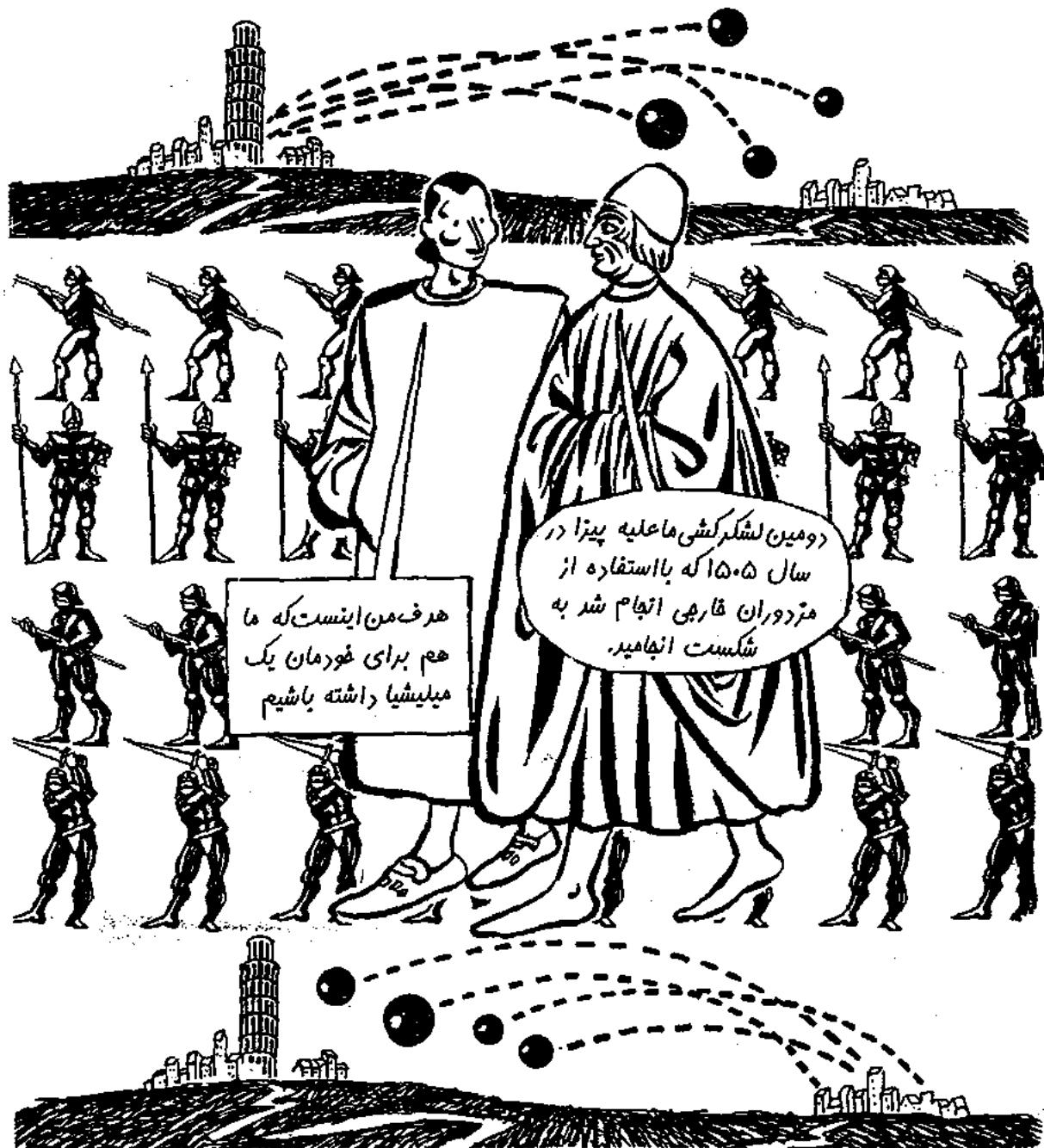
این دو مرد - ماکیاولی شاگرد قدرت بی رحم، و لئوناردو گیاه خوار آرام - به موسیله روح رنسانس که کنجکاوی و تحقیق عینی بود به هم پیوسته بودند. موضوع تحقیق ماکیاولی انسان بود و موضوع کنجکاوی لئوناردو طبیعت. آنها روابط بسیار خوبی با هم برقرار کردند و دوستانی صمیمی شدند.



بعد ها از نفوذ استفاده کردم تا برای لئوناردو یک سفارش کار بزرگ در فلورانس بگیرم، این کار یک نقاشی آبرنگ بر روی دیوار تالار مجلس بزرگ در پالاتزو وکیو بود که نبرد آنجلیاری را به تصویر می کشید.

دییر میلیشیا

در سال ۱۵۰۲، پیر سور دینی دوست ماکیاولی که اومانیستی سرشناسی بود به مقام رئیس وزایی مادام‌العمر رسید. در آغاز او بسیار کارآمد بود، نواحی متفرق داخلی را متحد کرد و پیزا را هم که در سال ۱۴۹۴ اعلام استقلال کرده بود دوباره به فلورانس ملحق نمود.



طرح ماکیاولی مقبول افتاد و در سال ۱۵۰۷ کمیته جدیدی با نام «کمیته نه نفره میلیشیا» تشکیل شد که دییر آن ماکیاولی بود، پیزا در سال ۱۵۰۹ سرانجام به فلورانس باز گردانده شد.

در همین اثنا ماکیاولی طی مأموریتی جدید به دربار پاپ یولیوس دوم فرستاده شد، همان کسی که حامی بزرگ میکلانژ بود و نقاشی نمازخانه سیستین را به او سفارش داد.



ماکیاولی همچنین، به دربار امپراتوری مقدس روم، ماکسیمیلیان هم رفت و او را فردی ضعیف و ناتوان و نالائق یافت.

بازگشت خاندان مدیچی

با وجود تغییرات سریع شرایط، سوردینی باز هم به سیاست‌های ضد نظامی‌گری و طرفداری خود از فرانسه چسبیده بود. در سال ۱۵۱۱ پاپ یولیوس با فردیناند شاه اسپانیا، پیمانی بر ضد فرانسه منعقد کرد و در تابستان سال بعد قوای اسپانیا به فرانسوی‌ها حمله کرد و آنها را تا آنسوی میلان عقب راند.



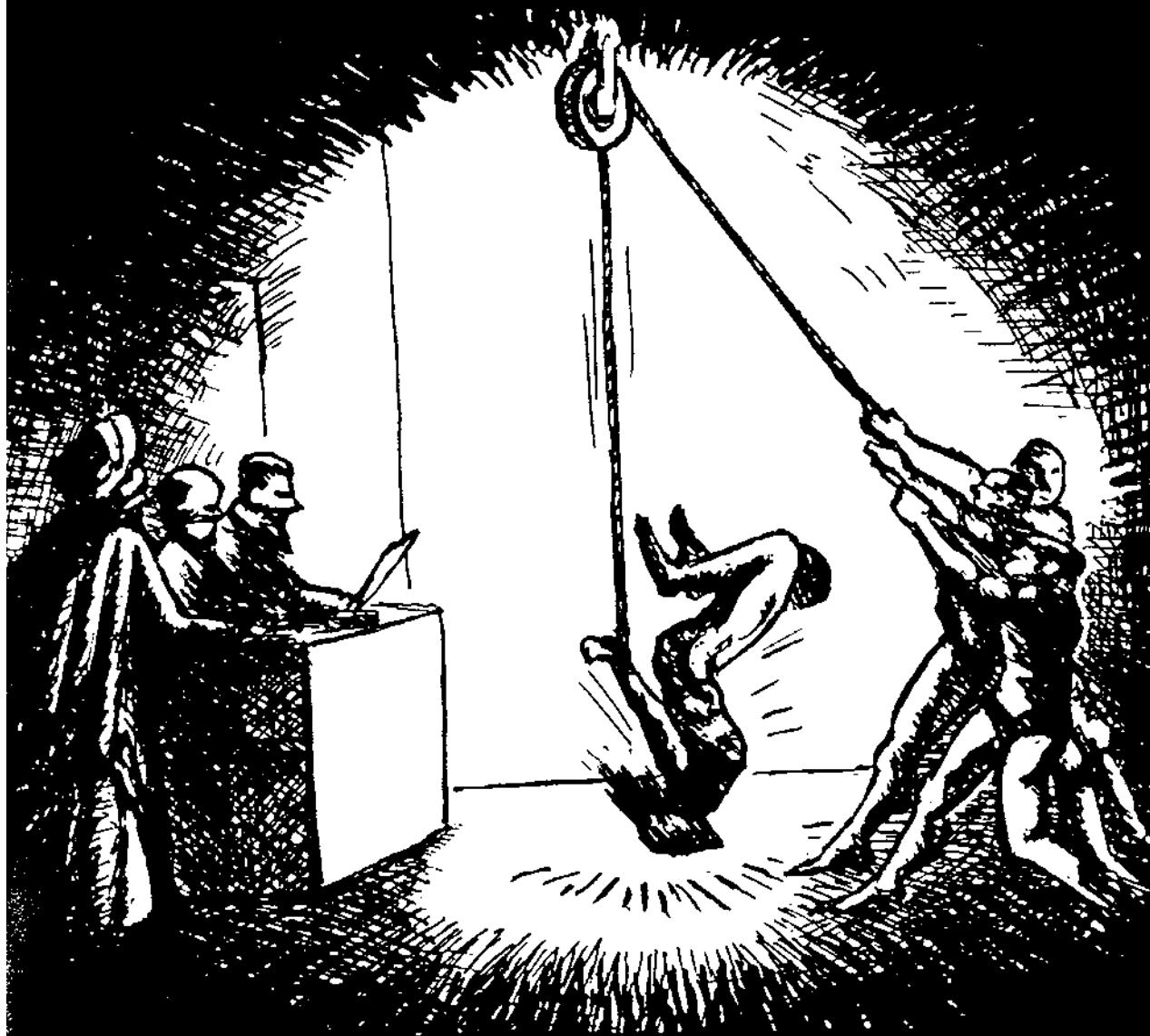
فلورانس محاصره شد. میلیشیای کوچک و ناآزموده آن شانسی برای مقاومت در برابر پیاده نظام خشن اسپانیا نداشت. در سپتامبر ۱۵۱۲ شهر سقوط کرد و سوردینی گریخت.



جمهوری نوپا از بین رفت و خاندان مدیچی با این بار به ریاست جیولیاتوری دوم، با حمایت اسپانیایی‌ها در سال ۱۵۱۳ قدرت را به دست گرفت. مدیچی‌ها تا ۱۷۳۷ در قدرت ماندند. آرزوی آزادی جمهوری خواهان کاملاً بر باد رفت.

سقوط ماکیاولی

در نوامبر همان سال، ضربه فرود آمد. ماکیاولی از شغل دیوانی اش برکنار شد. سه ماه بعد، در فوریه ۱۵۱۳، او به دروغ متهم شد که در یک توطئه شرکت داشته است. ماکیاولی دستگیر شد و ۲۲ روز زندانی بود. او را شکنجه کردند تا اعتراف کند. او را شش بار با استراپادو به زمین کوییدند. در این روش شکنجه، قربانی را از دستها یش که به پشت بسته شده بود آویزان می‌کردند و بعد ناگهان او را رها می‌کردند. نتیجه این کار بسیار دردناک بود و معمولاً به شکستن کتف‌ها می‌انجامید.



ماکیاولی در ماه مارس آزاد شد. یولیوس دوم مردہ بود و لشی دهم، کاردینال جیوانی مدیچی، جانشین او شده بود و به این ترتیب توفیق فوق العاده خاندان مدیچی بازسازی شده بود.

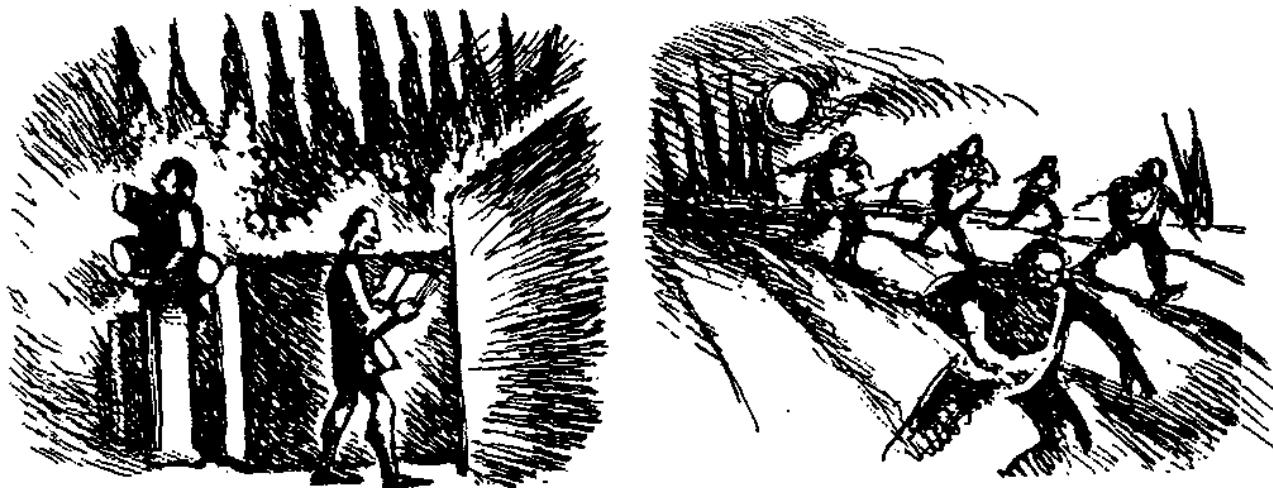
فلورانس تحت الحمایه پاپ قرار گرفت و عفو عمومی اعلام شد.

ماکیاولی، بی‌کار و حیران، یه مزرعه کوچک فامیلی خود در سن آندره در ۷ مایلی
جنوب فلورانس بازگشت.

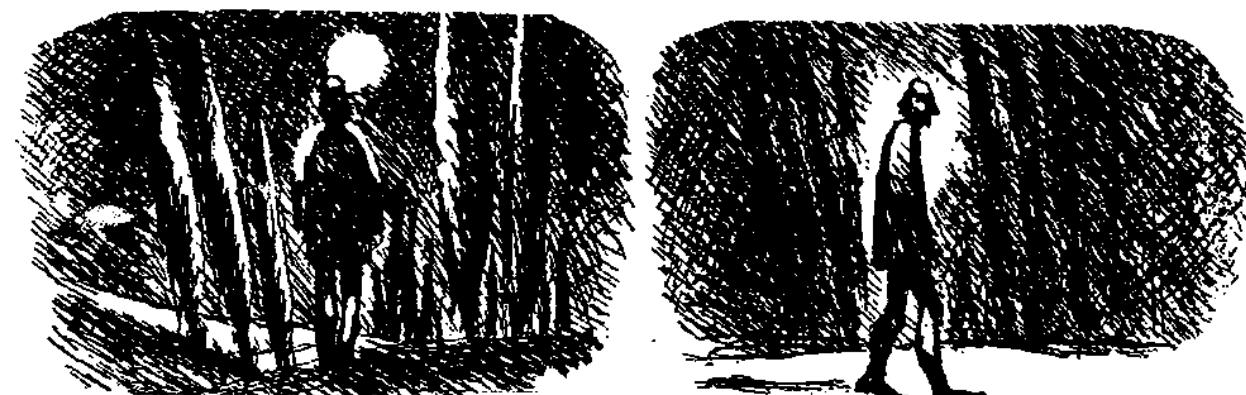


ماکیاولی در سن آندره

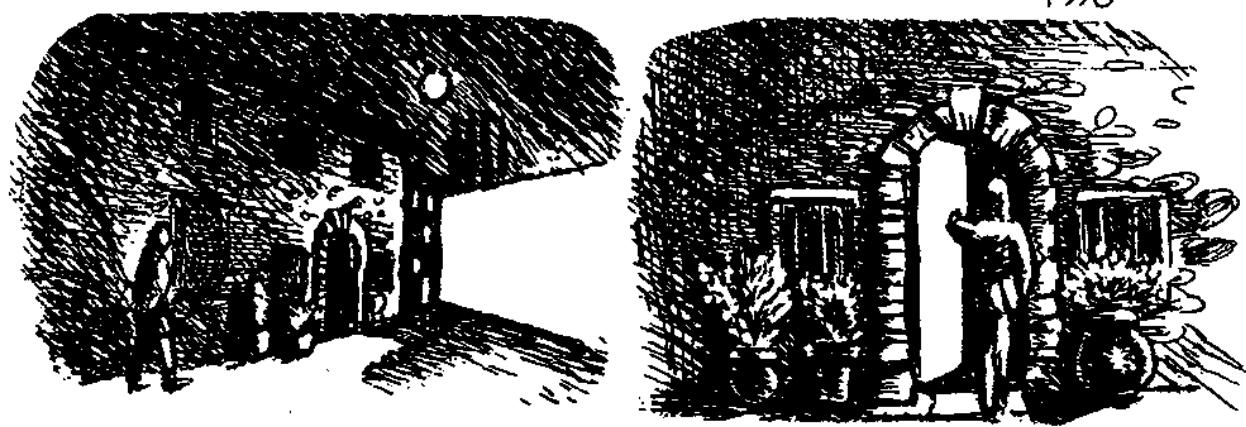
این روزها برای ماکیاولی روزهای سختی بود. او به زندگی شهری با آن سودای رسیدن به قدرت که سخت مجدویش کرده بود، عادت داشت. ماکیاولی وضعیت جدید زندگی خود را در نامه‌ای که در ۱۰ دسامبر ۱۵۱۳ به دوستش فرانچسکو وِتوری در رم نوشته بود شرح داد.



روز را به سرکشی هزاره ام می‌گذرانم... برای شعر خواندن بیرون می‌روم. دلته یا پتارک می‌خواهم... به شایعات و غایبیت کردن‌های دهانی‌ها گوش می‌دهم.

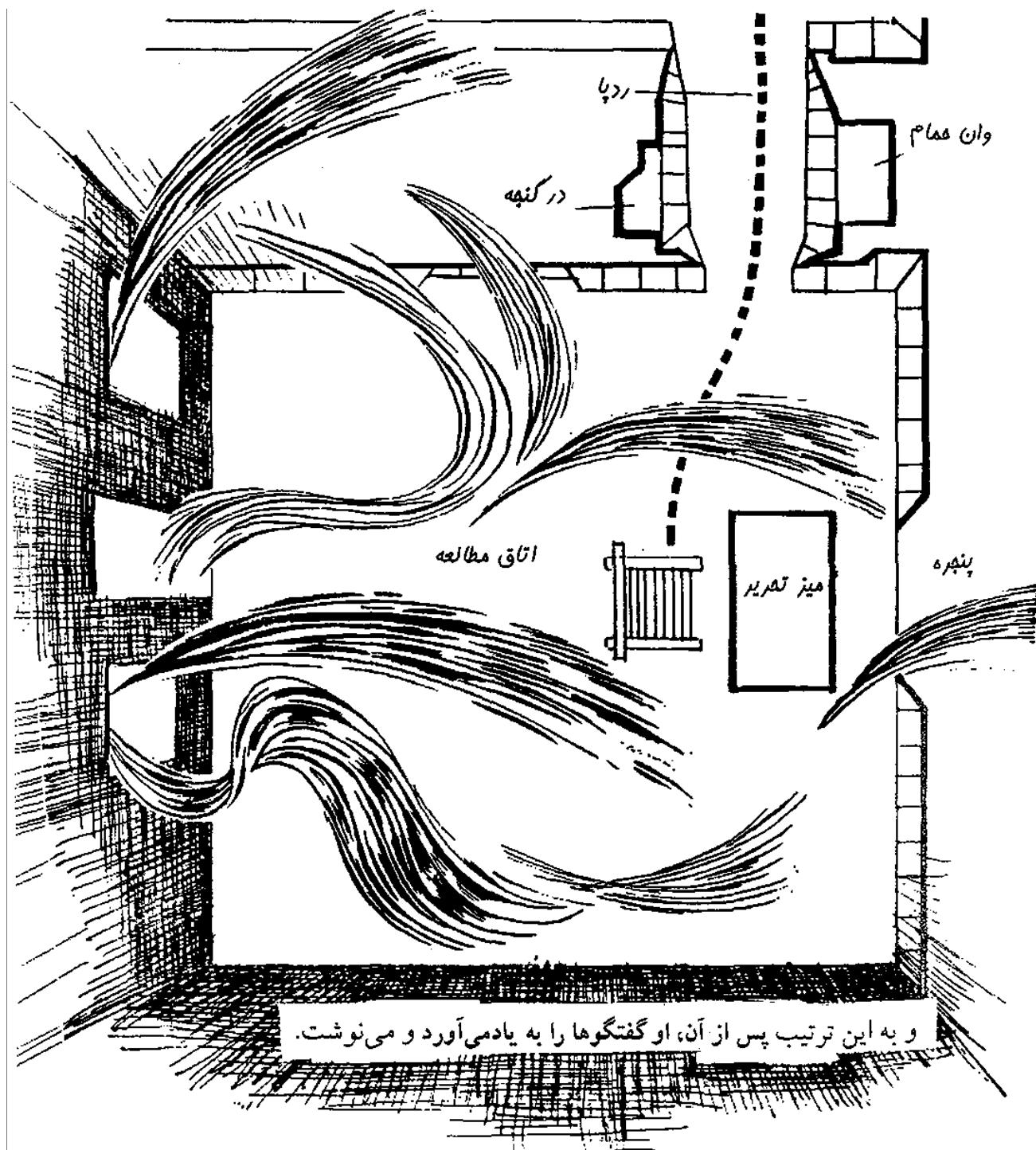


بعد از اینکه شام را با خانواده ام خوردم، برای بازی و گپ زدن با کارگران به مساقط قانه معلمی می‌روم



و با اینکه دیگر هوا تاریک شهر است...

به خانه برمی‌گردم و به اتاق مطالعه‌ام می‌روم؛ در آستانه در جامه غبارآلوده روز را از تن بیرون می‌کنم و لباسی فاخر می‌پوشم و با این لباس مناسب به بارگاه مردان روزگار کهن گام می‌نمهم. در آنجا با رویی گشاده به استقبالم می‌آیند و من از طعامی که تنها بهره من است و برای آن زاده شده‌ام تناول می‌کنم. آنگاه بی‌هیچ پرده‌پوشی با آنها سخن می‌گویم و از دلایل کارهایشان می‌پرسم و آنها نیز متواضعانه پاسخ می‌گویند. در همه آن چهار ساعت که به گفتگو مشغولم هیچ احساس ملالی نمی‌کنم. مصائب را از یاد می‌برم. نه از تنگدستی می‌هراسم و نه مرگ مرا به وحشت می‌اندازد؛ خودم راتماماً وقف این گفتگو کرده‌ام.



شهریار

بدینسان همانگونه که او در نامه ماه دسامبرش به و توری نوشت: «من کتاب کوچکی درباره شهریارها تصنیف کرده‌ام.» این «کتاب کوچک» قرار بود که با نام شهریار به شهرتی بزرگ برسد. اگرچه این امر تا پیش از مرگ او رخ نداد.

ماکیاولی از دوری اجباری اش از فعالیت سیاسی ملول بود و آرزو می‌کرد – احتمالاً با در نظر گرفتن مدارجش در حکومت جمهوری – که با این رساله، مورد التفات مدیچی‌ها قرار خواهد گرفت و دوباره به سرکار برخواهد گشت.





من نیز بران شدم که پیشکش خود را به رسم ارادت به پیشگاه عالیجنابان عرضه دارم و در میان همه مایملک خویش، چیزی که برایم عزیزتر و ارجمندتر از آنچه درباره کردار مردان بزرگ آموخته‌ام نیافتم. این معرفت را از حادث این روزگار و آشنایی دیرینه و مطالعه مستمر احوال روزگاران باستان آموخته‌ام؛ من این مطالب را با پشتکار فراوان سنجیده‌ام و زمانی طولانی در ثرفای آن تعمق کرده‌ام. حال همه آنها را در کتابی کوچک خلاصه کرده‌ام که به پیشگاه شما تقدیم کنم.

بی آنکه مستحق باشم هور دکینه تو زی
بی اهان و شدید سرنوشت قدر اگر فته‌ام.

شهریار، در شکل کلی خود نمونه‌ای خوش پرداخت از گونه کتاب‌های تصیحه‌الملوکِ عصر رنسانس بود. ماکیاولی به شیوه کلاسیک و در سنت اومانیسم مدنی بسیار نوشته بود. اما در بعضی جنبه‌ها — که مایه بہت هم‌عصرانش شده بود — از این سنت گست.^۱





ماکیاولی مثال‌های باستانی رهبرانی همچون موسی (ع)، کورش، تئووس (پادشاه افسانه‌ای آتن) و رومولوس (بنیانگذار ارسطوره‌ای رم) را می‌ستاید. و به همان اندازه هم از نمونه‌های تاریخی تری چون فیلیپ مقدونی که راه را برای اسکندر مقدونی صاف کرد، تجلیل می‌کند.



حکومت‌های جدید مشکلات تازه‌ای را پیش‌روی حاکمان گذاشته‌اند، مستقل از اینکه ارتیش آن حاکم تا چه حد قدر تمدن باشد، او باید از پشتیبانی مردم نیز برخوردار باشد. و إلأ در روز مصیبیت پشتیبانی نخواهد داشت.



رهبران جمهوری روم نمونه‌های خوبی از دوراندیشی را که لازمه ثبات است به دست داده‌اند. دوراندیشی؛ زیرا زمانی که وقوع فاجعه برای همه محرز می‌شود معمولاً برای جلوگیری از آن بسیار دیر است. به همین دلیل ایشان هیچگاه اجازه نمی‌دادند که فجایع فرصت توسعه بیابند.



جمهوری‌های قدیم، خصوصاً به سختی قابل ادکنه بودند.



دلیل این امر، که من از روی نژاکت نمی‌خواهم اینها اصطلاح احتمال اش را به کار ببرم، این است که یک جمهوری تا سرحد ممکن خود را با طبیعت انسان هماهنگ کرده است.

هیچ کاری سفت‌تر، کم امید‌تر و فطرت‌تر از اقدام به آغاز احتمالات در قانون اساسی یک حکومت نیست.



بله، کافی است به کاری که گورباچف در روسیه آغاز کرد و یلسین به پایانش رسانید تلاش کنیم.

بافرض این مشکلات ما کیاولی به کسی که قرار است شهریاری کند اندرز می‌دهد که صرف مجاب کردن دیگران کافی نیست. شهریاران باید بتوانند بدون تکیه بر دیگران پایداری کنند و در صورت لزوم موضع خود را به زود تحمیل کنند.



ماکیاولی در تمام تأملات خویش، چزاره بورجیا را به عنوان نمونه خاص قابل توجه بر می‌گزیند. او دوک را به خاطر سرعت عمل، قاطعیت و بسیار حمی اش، سازش با فرانسه، به جان هم انداختن دولتشهرهای ایتالیایی و حکومت پابی، سرکوب کردن توطئه‌ها و ریختن زیر بنایی محکم برای آینده می‌ستاید.

به نظر می‌رسید که چزاره، پیش از مرگ ناگهانی پدرش و بیماری فودش در همبارزه برای دست یافتن به قلمرویی پدرید موفق بوده است.

اینکه همه تدبیرهای او بی‌هاصل از آب درآمد گناه او نبود بلکه این ناشی از ادبای غیرعادی بفت بود.



لازم است تذکر دهم که من از قدرت بورجیا یا روش‌های او به عنوان عالی ترین نمونه ممکن دفاع نمی‌کنم. بوترین کار در نظر من ساقتهن و هفظ یک دولت قوی است. دولتی که بتواند از آزادی و امنیت شهروندانش دفاع کند.



به علاوه او خشونت را به خاطر خودش مجاز نمی‌شمارد.

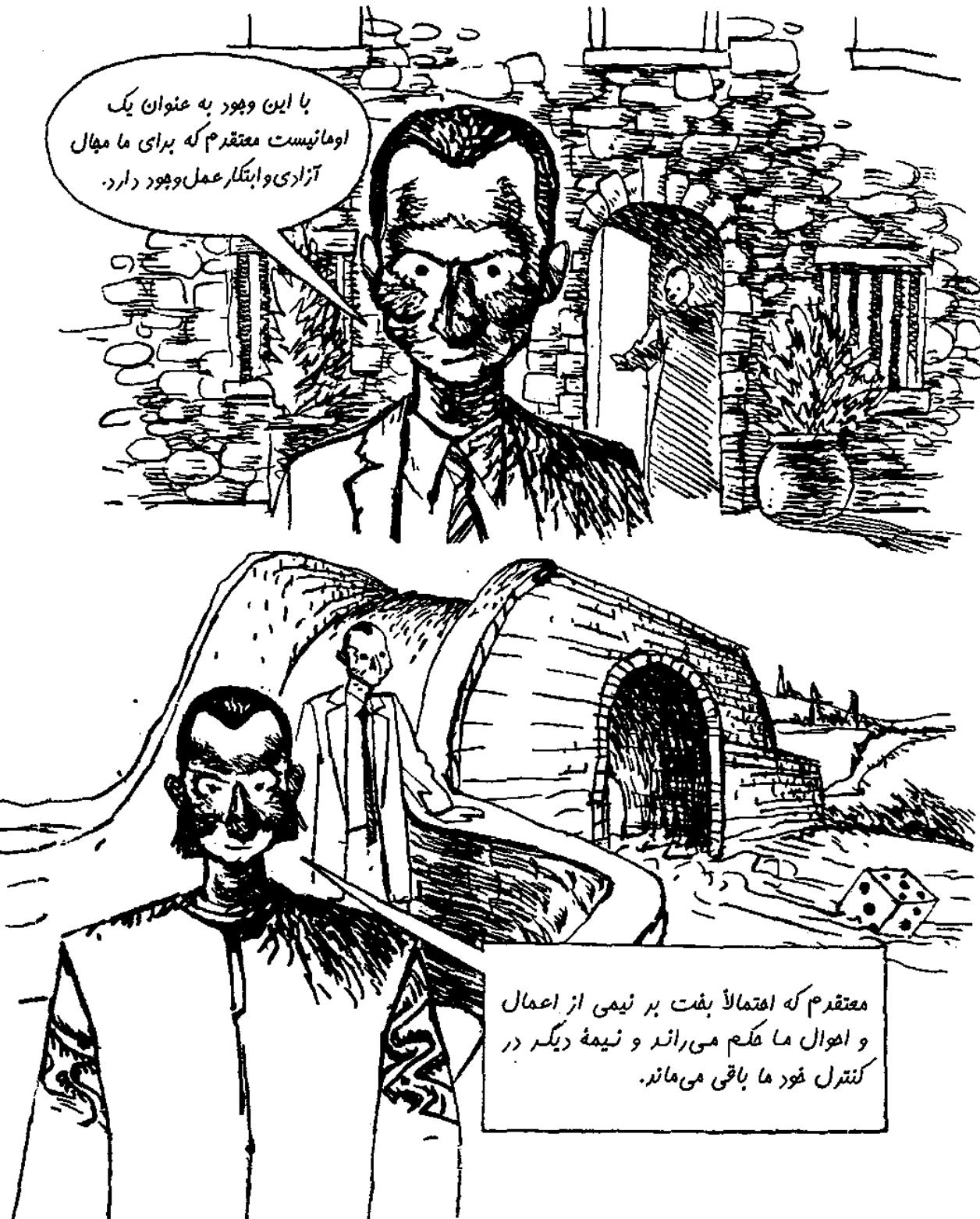
حقیقاً به همین دلیل، کسی که شهروندان متبعش را می‌کشد، به روستاش فیانت می‌کند فقط برای اینکه فائنان و بدکیش و بی‌رهم بوده باشد لیاقت صفت «دلار» را ندارد. این بورکارها ممکن است برای شهربار قدرت پیاوید اما شکوه و افتخار نمی‌آورد.

به عکس ماکیاولی بین خشونت هدفمند و خشونت بی‌فکر، بی‌تمیز و مداوم فرق می‌گذارد. به این ترتیب هر خشونتی که برای برانداختن حکومتی فاسد و به سامان آوردن آن به کار گرفته می‌شود باید یکبار برای همیشه اعمال شود نه اینکه تداوم

باید.

تطورات بخت

یکی از مهم‌ترین مفاهیم اثر ماکیاولی بخت است. لغتی که معنی آن مشتمل است بر نیروی غیرقابل کنترلی که در زندگی ما مداخله می‌کند؛ شانس خوب یا بد و یا صرفاً تغییرات پیش‌بینی نشدهٔ شرایط. ماکیاولی تصدیق می‌کند که نیروی بخت بسیار بزرگ است. این امر، خصوصاً از آشوبی که در زمانهٔ او ایتالیا را در برگرفته بود به وضوح پیدا بود، آشوبی که تغییراتی سریع و پایان‌ناپذیر با خود داشت.





بفت را با روایی که آناره طغیان است
مقایسه می کنم

وقتی که رود در مسیر عادی خود جاری است، وقت دوراندیشی است. باید سدها و دیوارها را ساخت. در این صورت اگر پس از آن رود طغیان کند کمتر خرابی به بار می آورد در حالیکه اگر مقاومتی مهیا نشده باشد، سیل همه چیز را با خود خواهد برد.

مفهوم بفت می تواند برای ما روشن کند که هرا دو نفری که به شیوه هایی کاملاً متفاوت عمل می کنند - مثلاً یکی مهتاب و دیگری کله شق است - می توانند هر دو موفق باشند.



ما مثال هایی از رهبران مختلف می شناسیم که اقدام های مشابهی کردند. اما یکی در کار خود موفق بود و دیگری شکست خورد. آن یک تن کسی بود که توانسته بود سیاست خود را با تحولات زمانه هماهنگ کند. در حالی که آن دیگری نتوانست این کار را بکند در نتیجه نتوانست تاب ضریبه ای را که بر او وارد می شد، بیاورد.



یادم می‌آید که در قدیم بفت را
یک الهه می‌پنداشتند.

بله در روم باستان الهه بفت دفتر ژوپیتر
بود و هر روم به درگاه او دعا می‌کردند.

ماکیاولی تعبیر مسیحیت از بخت را که در قرون پیش از او رایج بود از اعتبار
انداخت، تفسیری که بخت را شانسِ صرف یا مشیت غیرقابل فهم الهی می‌دانست.
او دوباره دیدگاه کلاسیک قبل از مسیحیت را راجع به نحوه تأثیر بخت احیا کرد.
دیدگاهی که اگرچه نه برای همیشه اما برای مدتی دیدگاه رایج شد.



بفت ردمی هنوز همان گونه که تباخی
به بارهٔ آورده بعضی وقتها ارمنان های بزرگ
هم با خود می‌آورد؛ هائند شرف و هلال و
شهرت.



بخت‌های جنگ

ماکیاولی فصل بلندی از شهریار را به نحوه سازماندهی نظامی اختصاص داده است. دلیل آوردن این مطالب (که با حس مسئولیت و اعتماد به نفسی مثال زدنی بیان شده‌اند) این است که «پایه‌های اصلی هر دولتی، چه دولت جدید و چه دولتهای باستانی و چه دولتهایی که ترکیبی از این شیوه‌ها را دارند، عبارتند از قانون خوب و ارتش خوب؛ و از آنجایی که شما نمی‌توانید بدون ارتش خوب قانون خوبی هم داشته باشید و هر کجا ارتش خوبی باشد، قانون خوبی هم به ناگزیر خواهد بود، پس من از قوانین صحبتی نخواهم کرد بلکه توجه خود را صرف ارتشها می‌کنم».



ماکیاولی به خصوص از آنچه عمل‌آتفاق می‌افتد شاکی بود. در سراسر ایتالیا تکیه بر قوای مزدور معمول بود.

فرمانبردی آنها دلیفه است. بیشتر به قدر هفظ پان فودشان هستند تا اینکه بفواهنده استه‌های کار فرمایان شان را متفقق کنند. آنها بیشتر دوست دارند جنگ‌ها را کسرش دهند و به پایان رساندن آن علاوه‌ای ندارند.

وقتی که شارل هشتم شاه فرانسه به ایتالیا حمله‌ورش، سربازان مزدور هیچ مقاومت قابل ذکری از فودشان ندادند.

روم و اسپارت با تکیه بر زور بازوی فودشان بود که قرن‌ها دوام آوردند

سوئیس امروزی قویاً مسلح است و کاملاً آزاد. این پیوند تهدادی نیست.

ماکیاولی با همان اغراقی که برخی اوقات برای قبولاندن یک نکته به کار می‌گیرد،
نتیجه‌گیری می‌کند که بنابر همه این چیزها، آنچه باید اولین بلکه تنها دغدغه شهریار
باشد...



ماکیاولی بی عاطفگی و واقع‌بینی صرف خود را با این استدلال توجیه می‌کند که او به چیزها صرفاً آنگونه که هستند توجه دارد و کاری به وضعیت ایده‌آل قابل تصور و یا وضع مطلوب آنها ندارد.

نویسنده‌گان بسیاری درباره مملکت ایده‌آل خود روایاتی‌رازی کرده‌اند. اما شکاف بین آنها و واقعیت آنقدر زیاد است که غرایوش کرده‌اند تا زیره کردن آنچه واقعه اتفاقی می‌افترد به بواهه آنچه که افلاطون باید آنها می‌بگیرد تنها به معنی به هلاکت دارن خود است.



شهریار آخرالامر درخواهد یافت که بعضی از چیزهایی که قضیلت فرض می‌شوند در نهایت او را تباہ خواهند کرد و مملکت را به باد خواهند داد. در حالی که بعضی بدی‌های آشکار برای امنیت و کامیابی به بار می‌آورند.



به همین ترتیب شهریار تا وقتی که قادر است رعایای خود را متحد و فرمانبردار نگاه دارد نباید نگران این باشد که او را ظالم و بی‌رحم بپندازند.



درواقع هم او آگاتوکلس جبار آتنی را به این دلیل مورد انتقاد قرار می‌دهد که «جنایات بیشمار او شرافتش را در میان مردم از یاد بود.» نکته این است شهریار باید بتواند در موقع ضرورت از روش‌های افراطی استفاده کند تا امکان ادامه حیات جامعه را به آن باز گرداند.

ماکیاولی این پرسش را به میان می آورد که آیا برای یک حاکم بهتر این است که محبوب باشد یا اینکه از او پترسند.



دلیل این اظهارنظر، که بدینی او را نسبت به طبیعت بشری آشکار می کند، این است که؛ آدمیان «حق ناشناس، متلوّن، دروغگو و فریبکارند. آدم‌ها بزدل و آزمندند، تا وقتی که با آنها خوب رفتار کنی با تو خواهند بود... اما وقتی خطر به تو رو می کند علیه تو خواهند بود.» در نتیجه آدم‌ها از اینکه به کسی که صرفاً محبوب است لطمه بزنند کمتر می ترسند تا اینکه به کسی لطمه بزنند که ترسناک است و حتماً سریعاً مجازات‌شان خواهد کرد.

شهربار ماکیاولی بدعت‌گذاری است که بدون پاسداری از رسوم قدیمی و محافظت و پشتیبانی آن به پیشواز بخت بی مهار می رود. بنابراین او باید قاطع و سریع باشد. واضح است که کسب محبوبیتی که بتوان به آن اعتماد کرد محتاج زمان زیادی است. با این وجود ماکیاولی به دقت بین ترس و نفرت تمییز می گذارد. حاکم البته باید مهیب باشد، اما باید سعی کند که منفور نباشد، چه منفور بودن بسیار خطرناک است و باید از آن اجتناب کرد.

شیر و روباء

ماکیاولی معتقد است که برای جنگیدن دو راه وجود دارد: جنگیدن جوانمردانه که کار مردان است و جنگیدن با زور و حیله که کار جانوران است.



حیوان‌هایی که ماکیاولی به عنوان الگو پیشنهاد می‌کند دقیقاً همانهایی هستند که به خاطر غیرارزشی بودن روش‌هایشان از نظر اومنیست‌ها مردود بودند؛ روباء به دلیل حیله‌گری و نیرنگ‌بازی‌اش و شیر به دلیل بی‌رحمی شدیدش.

فضیلت‌های مسیحی و فضیلت‌های پیش از مسیحیت

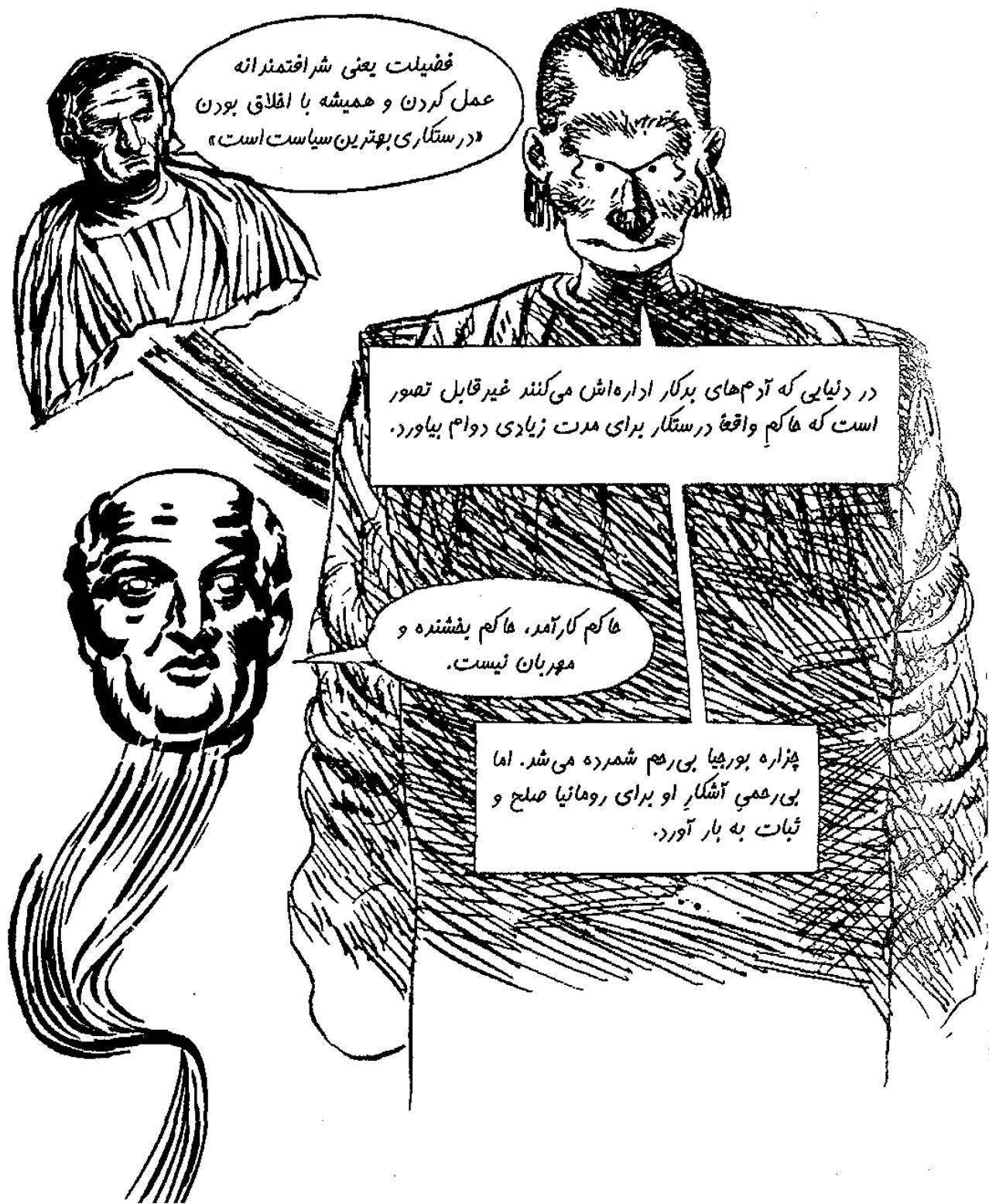
توصیه کلی ماکیاولی این است که به جای محجوب بودن باید گستاخ بود. این یک قاعده است که «بخت دلیران را دوست دارد.»



اصطلاح *Virtu* نزد ماکیاولی همان معنی هنداول آدم (فوب) یا «فحبیانتمند» را نمی‌دهد.

این توانایی - اگر می‌خواهید آنرا قدرت، دلاوری، شجاعت، افتخار، رشادت و یا زورمندی بنامید. - چیزی بود که ماکیاولی آنرا *Virtu* نامید (برگرفته از کلمه لاتینی *Virtus* از *Vir* به معنی مرد می‌آید). به عبارت دیگر *Virtu* صفاتی از یک مرد را توصیف می‌کند که شامل نوعی بیباکی‌اند.

به عقیده او نه تنها افراد بلکه ملت‌ها هم می‌توانند دارای Virtu باشند. داشتن آن، موفقیت را تضمین نمی‌کند؛ اما بدون آن شکست حتمی است. از این رو تنها شق الزام‌آور بعدی رعایت کامل بخت است. «بنابراین تنها روش مطمئن و همیشگی برای دفاع، روش‌هایی هستند که بر فضیلت خود توکیه دارند.» در اینجا ما کیاولی از باور قدیمی‌ای که توسط سیسرو رایج شده بود جدا می‌شود.



در میان دگرگونی‌های بخت، ماکیاولی فضیلت را چاره موفقیت می‌داند. او این مفهوم را از تو تعریف کرد تا بتواند در صورت لزوم اراده شر و تمایل به استفاده از زور (شیر) یا نیرنگ (روباه) را هم جزء این مفهوم بداند. با این تعریف جدید فضیلت شامل تزویر هم می‌شود؛ تزویر یعنی اینکه بداتیم با داشتن همه این احوالات غیراخلاقی چگونه اخلاقی جلوه کنیم.





به این ترتیب مفهوم Virtu مانکیاولی، به معنی توانایی انجام هر کاری که امنیت مملکت را حفظ می‌کند، معنایی کاملاً متضاد با مفهوم فضیلت مسیحی یافت!



توازن قوای مناسب

سامان‌مندی مملکت و داشتن ارتش خوب، برای دفع تعدیات خارجی کافی است. اما شهریار باید برای در امان ماندن از توطئه‌ها و خرابکاری‌های داخلی با نجبا با احترام برخورد کند و مردم را راضی نگاه دارد.



شهریاران باید از فرآگیر شدن نارضایتی اجتناب کنند، یعنی اینکه برای مثال باید حتماً فرمانبری طبقات فرادست مانند نجبا و ارتشیان را حفظ کنند.

شهریار نباید به کسانی که در کار
کهومت به او تزدیک هستند آسیب
پذیری برساند.

نارضایتی و بسی تفاوتی عمومی حتی
امپراطوری قدر تمدن روم را هم تباہ کرد؛ راز
موفقیت آنها بی که مانندند؛ داشتن اعتبار و
آبرو بود.

به این ترتیب
بهرتین دزی که می توان در
آن پناه گرفت برهز بودن از
نفرت مردم است.



فریدیناند آراغونی پادشاه اسپانیا یکی از الگوهای شهریار نوین ماکیاولی بود.



به علاوه تمام شیوه‌های اقدام پر مخاطره هستند؛ در نتیجه دوراندیشی و احتیاط به معنی پرهیز از خطر نیست – که این غیرممکن است – بلکه به معنی تشخیص درست تهدیدات خاص و انتخاب آنچه کمتر مضر است می‌باشد.

ماکیاولی توصیه دیگری هم برای شهریاران دارد؛ اینکه وزیران خود را به دقت انتخاب کنند و از چاپلوسان و کسانی که بیشتر به فکر جاهطلبی خودشان هستند تا به فکر شهریار، پر هیزند. آنها باید در همه جوانب تأمل و کنکاش کنند اما همین که در سیاستی مصمم شدند آنرا به سختی و قاطعانه به اجرا درآورند. در غیر این صورت، چاپلوسان گمراهشان می‌کنند و حاکم برای پیروی از اغراض مختلف و متضاد آنها مدام مسیر خود را تغییر می‌دهد. در نتیجه او نخواهد توانست هیچ کار مناسبی انجام دهد و همه قدر و اعتیار خود را از دست می‌دهد. اگرچه او در پیش‌فرض‌های بنیادین خود به وضوح یک اومانیست و جمهوری خواه بود، اما در مواجهه با روابط عملی قدرت از این سنت گستت و صریحاً نتایجی غیر عاطفی (و به تعبیر مسیحی اش) غیر اخلاقی گرفت.

درواقع (همان طور که آیزیا برلین اشاره می‌کند) درست‌تر آن است که بگوئیم اثر او تکان‌دهنده بود و این نه به این دلیل که غیراخلاقی یا ضداخلاقی بود بلکه به این دلیل که بر مبانی اخلاقی کاملاً متفاوت و متضادی بنا شده بود؛ یعنی اخلاقیات کلاسیک پیش از مسیحیت که به جای روح، به دنیا نظر داشت و به جای جهان آخرت، این دنیا را می‌دید.



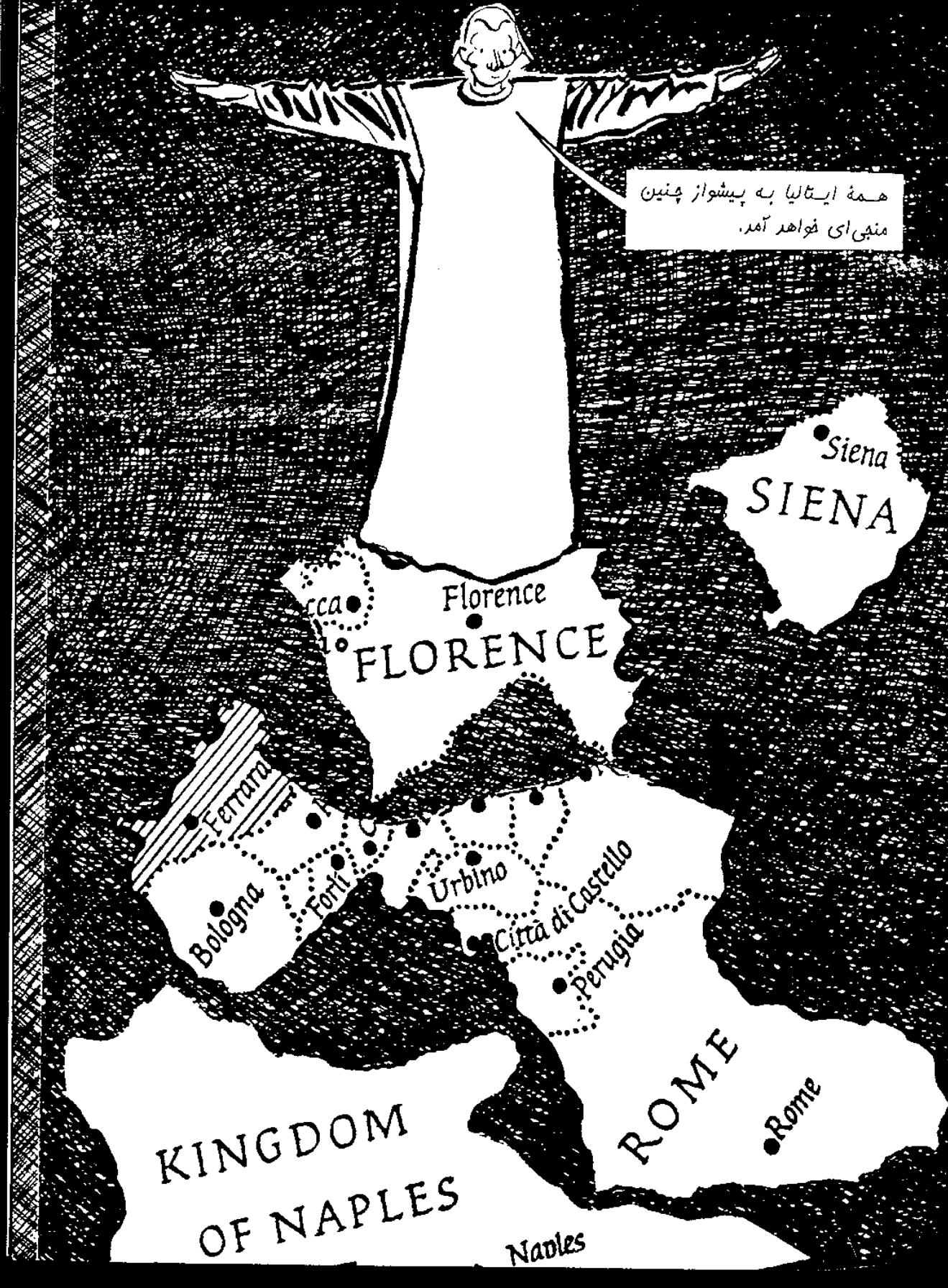
ماکیاولی شهریار را با «فراخوانی به رهانیدن ایتالیا از چنگ بربان» به پایان می‌برد و
بر وضع موطن خود سوگواری می‌کند...

... وطن بی‌رہبر، بی‌قانون، مغلوب،
غارت شده، پاره پاره، به تاراج
رفته،...



ماکیاولی می‌گوید که زمان در انتظار ظهور شهریاری جدید است که ضعف‌ها و
تفرقه‌هایی را که چنین خفتی را ممکن ساخته‌اند بزداید. او از لیوی سورخ رومی
شاهد می‌آورد: «از آنجاکه یک جنگ ضروری، جنگی درست است و از آنجاکه برای
این جنگ تنها می‌توان به این بازوan امید بست، این بازوan مقدس‌اند.»

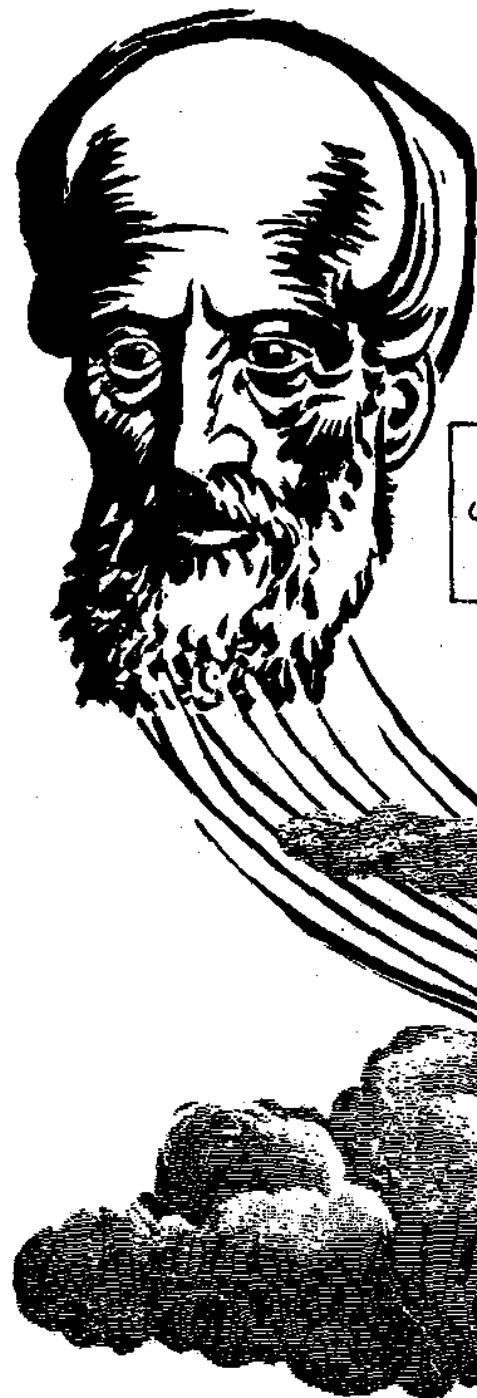
ماکیاولی این خواهش را به لورنزو و مدیچی عرضه می‌دارد و او را تشویق می‌کند که سپاهی از شهر و ندان بیاراید (نه آنگونه که معمولاً از مزدوران شکل می‌گرفت) که جنگاورانی فرمانبردار و کارآزموده با آرمانتی بزرگ باشند. همه ایتالیا آری...





پیامبرِ رستاخیز (Risorgimento)

ماکیاولی، تحلیل‌گر بی‌احساس، خود را ملی‌گرایی احساساتی می‌نمایاند. پیامبری برای رسورجیمتو، به معنی «رستاخیز»، حرکتی در ایتالیا قرن ۱۹ که نهایتاً اتحاد و استقلال را به کشور برگرداند.



۳۵ سال بعد، رفیای من به وسیله دو فرموری فواه
قهرمان، چوزپه مازینی (۱۸۰۵-۷۲) و چوزپه کاربیالدی
(۱۸۰۷-۴۷) به تحقق پیوست.



هنوز بی کار

ماکیاولی در سال ۱۵۱۴ دریافت که شهریار به عنوان اثباتی بر توانایی‌های او به حکومت نادیده گرفته شده و تنها چون دعوتی انقلابی به آزادی میهن فهمیده شده است. سرانجام او تلحیح و نالمید آرزوی استخدام دوباره را کنار گذاشت و بیش از پیش به نوشتن روی آورد.



یک کمدی ماقیاولیستی

در سال ۱۵۱۸ ماقیاولی یک کمدی سیاه بذله گویانه با نام ماندراگولا (شربت مهر گیاه) نوشت. نمایش در سال‌های بعد اجراهای موفقی در رم و فلورانس داشت. کالیماکو، که مردی جوان و زیباست، از پاریس به فلورانس برمی‌گردد تا لوکرشیا را تصاحب کند. او زیباترین زن شهر و همسر جوان نیکیا کالفوجی وکیل سالمند است. کالیماکو برای به دست آوردن لوکرشیا بی قراری می‌کند اما به همان اندازه که شوهر لوکرشیا ابله است، خود او پاکدامن است.



کالیماکو به نوکر خود سیرو، حیله‌ای یاد می‌دهد تا به خانه نیکیا نفوذ کند.



لیگوریو، طفیلی‌ای که اغلب در خانه نیکیا غذا می‌خورد به کالیماکو بیشنهاد کمک می‌دهد.

وانمود کن که یک پزشک سرشناس پاریسی هستی و از این راه برای تازائی لونکرشیا دارویی تجویز کن.



نیکیای ساده‌لوح به دام می‌افتد. دارویی که کالیماکو تجویز می‌کند شربت مهرگیا است.

من حاضر نیستم چنین فطری بکنم!

تنها مشکلی که وجود دارد این است که اولین مردی که به او نزدیک شود ظرف یک هفته فواهد مرد.



کالیماکو پیشنهاد می‌کند که آنها برای شب اول مرد جوان ثروتمندی را بذند و در بستر لوکرشیا بگذارند. نیکیا بالاخره قبول می‌کند؛ اما مشکل جلب رضایت لوکرشیا است. لیگوریو از کشیش اقرار نیوش لوکرشیا، پدر تیموشی فاسد‌الاخلاق، و مادر هرزه او سوستراتا، کمک می‌جوید. لوکرشیا ابتدا نقشه را نمی‌پذیرد.



نقشه می‌گیرد. کالیماکو شبی را با لوکرشیا می‌گذراند و عشق بی‌پایان خود را با او در میان می‌گذارد لوکرشیا هم به حفظ رابطه‌اش با او رضایت می‌دهد. همه‌چیز برای همه به خوشی پایان می‌پذیرد. حتی برای نیکیایی بی‌غیرت که از همه این شیادی‌ها صاحب یک فرزند می‌شود.



دوستان جمهوری خواه؛ باع او روی چلاری

ماکیاولی در سال ۱۵۱۴ در بحث‌های ادبی و سیاسی گروهی از جمهوری خواهان که کم طرفدار و بی‌پشتیبان بودند شرکت می‌کرد. آنها در باعی خارج از فلورانس به نام اووتنی او روی چلاری که متعلق به یکی از اعضاء، محفل بود گردیدند می‌آمدند.



من درباره اینکه بتوان به نحو مناسبی
توانایی‌ها و فوایده‌های آدمیان را با هم
سازگار کرد و درباره اینکه بتوان تطورات
بفت را تاریخه کرده که قدرت بهشت برین هستم.

به این ترتیب تو
درباره امکان وجود داشتن
یک «شوریار» ایده‌آل شک
داری ۵

دولت شهر وندان آزاد

گفتگوهای اوری چلاری ماکیاولی را به نوشتن کتاب دیگری که پنج سال طول کشید، تشویق کرد: گفتارهایی در باب دهه اول تیتوس لیووس. این کتاب بر اساس اولین مجلد از ده جلد کتاب تاریخ روم قدیم نوشته لیوی (۱۷ م - ۵۹ ق) تحریر شده است.



یک شخص واحد که قاطع و بی رحمانه عمل
می کند مملکت است برای تاسیس یا بازسازی
یک دولت مناسب تر باشد.

امامهوری که از تعداد زیادی
حاکم و قانون گذار تشکیل شده
برای محافظت از حکومت
مناسب تر است.

گفتارها...

گفتارها مفصل‌ترین و احتمالاً اصلی‌ترین اثر سیاسی ماکیاولی است. این اثر برای درک درست اندیشه سیاسی ماکیاولی اساسی است. زیرا دو نکته بنیادی را توضیح می‌دهد.



... بحثی درباره آزادی

اگرچه یک سلطنت مشروطه ممکن است برای مدت زمانی یک توافق موفق باشد، اما حکومت جمهوری بهترین تضمین برای حفظ آزادی و امنیت شهروندان است. بر عکس دیکتاتوری‌ها – چه در رأس آنها یک حاکم داخلی باشد و چه حاکمی که به وسیله قدرت خارجی بر سر کار آمده است – به ضعف و فقر و انحطاط می‌انجامند.



به یاد داشته باشیم؛ آزادی در شکل دولت مستقل داخلی همان هدف نهایی است که هر وسیله‌ای را «توجیه» می‌کند. همچنین توجه داشته باشیم که تصور ماکیاولی از آزادی، آن تصور مدرن که از آزادی، حقوق «سیاسی» را می‌فهمد، نیست.

آزادی ایده آل جمهوری خواهان

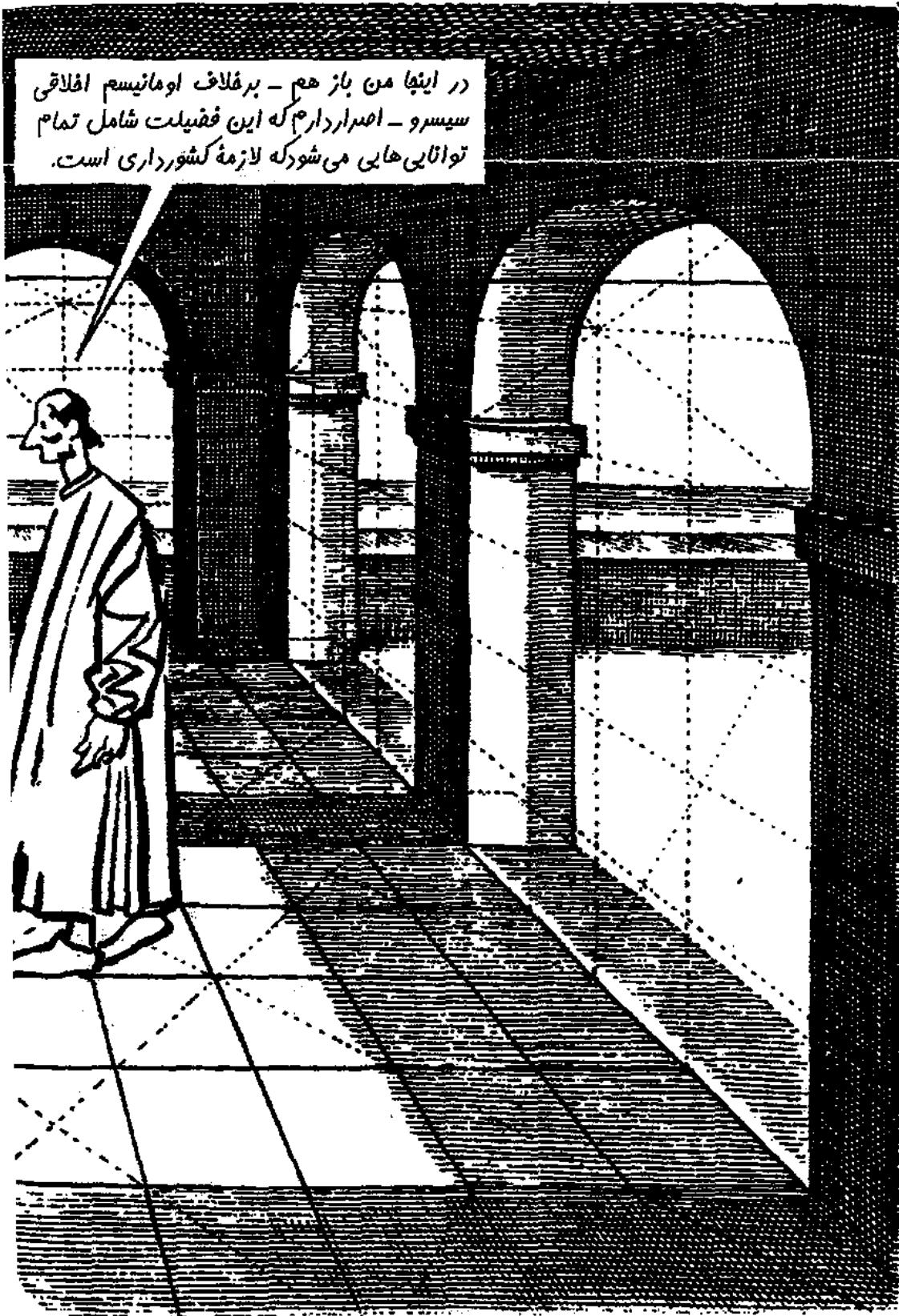


به عقیدهٔ ماکیاولی بهترین نمونهٔ آزادی در تاریخ بشر در جمهوری روم یافت می‌شود. بنابراین هدف او، و امید او، این است که از تاریخ این جمهوری «درس‌هایی عملی» بگیرد تا بتواند بخشی از موفقیت و جلال آن جمهوری را در روزگار خود بازسازی کند. به بیان واضح‌تر شهریار در بردارندهٔ نصایحی برای رهبران است تا دولتی امن داشته باشند، در حالی که گفتارها شامل نصایحی برای شهروندان است تا دولتی آزاد داشته باشند.



من کتاب خود را به دوستانم در این باغ
هدیه می‌کنم کتابی که بدون تشویق‌ها و
کمک‌های ایشان هرگز پدید نمی‌آمد.

ماکیاولی اینجا هم مانند کتاب شهربیار استدلال می‌کند که بخت و فضیلت هر دو برای کسب بزرگی لازم‌اند. اما در این کتاب فضیلت چیزی است که قرار نیست فقط در شخص حاکم متحقق شود بلکه باید تمام شهروندان را در بر گیرد.



مورد ژولیوس سزار

از اینجا معلوم می‌شود که چرا ماکیاولی هیچ فرصتی را برای سرزنش کردن ژولیوس سزار دیکتاتوری که امپراطوری را جایگزین جمهوری روم کرد، علی‌رغم توانایی‌های غیرقابل انکار رهبری اش، از دست نمی‌دهد و همچنین از هیچ فرصتی برای تبرئه بروتوس، برادرزاده سزار که او را ترور کرد، چشم نمی‌پوشد. چرا که «هر وقت مسئله صرفاً امنیت کشور است... هیچ ملاحظه‌ای درباره عادل بودن یا نبودن، بی‌رحم بودن یا رحیم بودن، قابل ستایش بودن یا نکوهیده بودن نباید برای فرد مطرح باشد.»



به یاد داشته باشیم که ماکیاولی نمی‌گوید که هدف وسیله‌ها را از نظر اخلاقی یا سایر وجوه توجیه می‌کند، تنها می‌گوید که هدف وقتی خوب باشد وسیله را «توجیه» می‌کند.



در راه کناره جویی از این سستی و زوال، بزرگ‌ترین خطر در مقابل فضایل جمهوری وقتی است که فرد یا گروه کوچک قدرتمندی به جای نفع مشترک عمومی به دنبال نیات خود می‌روند. چنین فسادی نابودکننده آزادی است و این مشکل اصلی‌ترین دغدغهٔ ماکیاولی و جمهوری خواهانی نظیر او بود. این تأکید بر جمع‌گرایی، گسترش از ایدهٔ کتاب شهربار بود؛ «یک ملت به مراتب از یک شهربار ملاحظه کارتر و استوارتر و در قضاوت منصف‌تر است».

تجارت آینده

هشدار ماکیاولی درباره خطر ذاتی سودجویی شخصی افراد یا گروه‌ها، امروزه حتی جدی‌تر است. یک مثال مشخص در این زمینه مورد اختلاس نیک لیزون، کارگزار شرکت برینگ فیجرز در سنگاپور بود. او با ۶۰۰ میلیون پوند در بورس توکیو دست به قماری زد که برینگ را ورشکست کرد. برینگ بانکی تجاري در لندن بود که ۲۳۲ سال قدمت داشت. مثال‌هایی از این دست گوشه‌ای از آنچه بانکداری بین‌المللی و مبادلات مالی سطح بالا را تشکیل می‌دهند، آشکار می‌کنند.



وظایف شهر وندی

برای مصون ماندن از خطر چنین انگیزه‌های خصوصی‌ای ماکیاولی «قوانین خوب» شامل مجازات‌های شدید را توصیه می‌کند. تا با آن‌ها شهر وندان را ناگزیر کند که نفع عمومی را بر نفع خصوصی ترجیح دهند. در این حالت قوانین برای حفظ حقوق شخصی نیستند، بلکه برای تداوم وظایف شهر وندی و مجازات دست‌اندازی‌های خصوصی به قدرت وضع شده‌اند. در همین راستا باید برای خدمات عمومی امتیازات بیشتری نسبت به خدمات خصوصی قائل شد.



ماکیاولی مُصرّ بود که وقتی اعتبار و شهرت بعضی افراد نه به واسطه خدمات عمومی‌شان «بلکه به دلایل شخصی فراهم آمده باشد، آنها افرادی بسیار خطرناک و شدیداً مضر هستند».

قانونی علیه آنها

به همین دلیل ماکیاولی، علی رغم روحیه دلاوری و جنگاوری نجبا، عمیقاً نسبت به آنها بدین بود. زیرا آنها معمولاً به دلیل جایگاه طبقاتی و کمالات شخصی خود و رای قانون قرار می‌گرفتند. همچنین ماکیاولی فکر می‌کرد که توانایی شروتمدان برای کسب نفوذ به وسیله حمایت، خویشاوندی و کمک مالی از شایع ترین منشاء‌های فساد است. نتیجه چنین رفتارهایی این بود که مزدم از شهروندان به هواداران تبدیل می‌شدند. هوادارانی که به مسئولیت جمعی و خیر عمومی نمی‌اندیشیدند بلکه به منافع گروهی خاص توجه داشتند.



نخبگان جدایی طلب مدرن

مورخ آمریکایی، کریستوفر لاش، در کتاب خود انقلاب نخبگان (۱۹۹۵) بر تبیین نوع جدید و شدیدی از «مشارکت» ضدشهروندی می‌پردازد که با اندیشه‌های ماکیاولی مطابقت دارد. لاش می‌گوید که تا عصر حاضر، نخبگان فرهنگی و اقتصادی حکومت‌های ملی غرب، خواهان به دوش گرفتن مسئولیت‌های شهروندی بودند. امروزه یکی از مشخصه‌های سرمایه‌داری پُست مدرن پدید آمدن طبقه‌ای از نخبگان حرفه‌ای است که خود را کاملاً فارغ از دغدغه‌های شهروندی و ملی می‌دانند. بنا بر استدلال لاش «بازاری که ثروت نخبگان جدید متکی بر آن است به اقدامات و طرح‌هایی وابسته است که ورای مرزهای ملی عمل می‌کنند... این نخبگان با همتایان خود در بروکسل و هنگ‌کنگ اشتراکات بیشتری دارند تا با توده‌های مردم کشور خودشان که به شبکه جهانی ارتباطات نپیوسته‌اند».



طبقه مرتفه (در آمریکا ۲۰ درصد بالایی) خود را از وابستگی به شهرهای آلوده صنعتی و خدمات عمومی به کلی مستغتی کرده است.



آنها خود را از زندگی مشترک اجتماعی و الزامات شهر وندی کنار کشیده‌اند.

خصوصی سازی سرمایه‌های اساسی موہب پریار آمدن طبقه نخبگان جهانی شده است که شهر وند نیستند. آنها با اکثریت جامعه خود تاریخ، فرهنگ و سرنوشت مشترکی ندارند.

مراقبت و تعدیل

یکی از پیشنهادهای مهم ماکیاولی برای داشتن «جمهوری تمام عیار» پیشنهادی بود که از تشکیلات سازمانی رومی‌ها برگرفته بود و آن عبارت بود از قانون اساسی پیچیده‌ای که مطابق آن نه نجای ثروتمند و نه توده‌های پرشمار طبقهٔ پایین نمی‌توانند قدرت را کاملاً در دست بگیرند. در عوض هر کدام «بر دیگری نظارت می‌کنند» و مکمل قدرت یکدیگرند و بالاتر از همه اینکه این وضع از فایق آمدن منفعت‌های گروهی جلوگیری می‌کند.

ESS, JULY 4,

ایدهٔ من دربارهٔ مراقبت و تعدیل‌ها در قانون اساسی امریکا مورد توجه قرار گرفت.

The thirteen un-

States of America,

for one people to di-
t Nature's God on
truths to be self-evident — That to secure
these ends, it is
to them shall seem
But when a long
of such government
for their former sake
of an absolute Tyrant
the public good.
d when so suspended
the right of Repre-
sident from the depository of their public Records, for the sole purpose of fatiguing them into
ing with many firmness his invasions on the rights of the people. — He has refused for



— with another, and to
mankind requires that they
endowed by their Creator
Men, deriving their just
and to institute new
Prudence, indeed,
nably the same Object
security. — Such has
present King of Great
facts be submitted to a candid
trap. — It is of immediate
He has refused to
to them and formidable
John Adams
Josiah Bartlett
Wm. Whipple
Saml. Adams
John Adams
Ruf. King
Elbridge Gerry
Step. Hopkins

Robt Morris
Benjamine Rush
Thos. Franklin
John Morton
Clymer
Jas. Smith
Genl. Taylor

Geo. Clymer
Thos. Livingstone
Sam'l. Drayton
Lewis Morris

Josiah Bartlett
Wm. Whipple
Saml. Adams
John Adams
Ruf. King
Elbridge Gerry
Step. Hopkins

این نحو تقسیم‌بندی اجتماعی مسلمان مقتدری تنش، بی‌نظمی و تفرقه است.
چیزهایی که جمهوری خواهان هم‌عصر و پیش از ما کیاولی از آن واهمه داشتند.
حتی دوست ماکیاولی، فرانچسکو گیجیاردینی دیپلمات (۱۴۸۳-۱۵۴۰) در این باره
نوشت:

تبالیل از تفرقه مثل این است که
مد بیماری را به قاطر اینکه دارو
می‌فورد سایش کنیم.

IN CON

با این همه این بحای انگلی است که باید بابت
حفاظت از فضیلت‌های مدنی پرداخت.

The unanimous Declaration

of some among the people
should declare the cause
with certain unusual
powers from the common
government, laying
evils are sufferable, and
winces a design to a
ben the patient first
Britain is a history
world).

and preparing impo
pays other laws for hi
to grants only.

He has called together legislative bodies at places unusual, in
compliance with his measures. — He has dissolved Representative Houses repre
a long time into which it is almost impossible to cause others to be elected.



human events, it b
which the Laws of
ty and the pursu
of Government b
to which they are
in right, it's their
erty which const
in direct object the
most wholesome a
his Agents should
those people who

Cesar Rodney
Geo. Read
Tho. Mifflin

Geo. Hooper
Joseph Hewes,
John Penn

J. Adams
Samuel Chase
Wm. Paca
Tho. Stone
GEO: L. Carroll of Maryland

Th. Jefferson
Benj: Harrison
JAS: Nelson Jr.
Francis Lightfoot Lee

Edward Rutledge,
Tho: Heyward, Jas:

Baroness Wistre,

جمهوری خواهی ماقایلوی به معنای امروزی کلمه دموکراتیک نبود؛ او علاقه خاصی به لغو بردگی شهروندانی که در اقلیت بودند (احتمالاً پنج درصد جمعیت) نداشت. اما او به مساوات باور داشت. مساوات به معنای مشارکت کامل و قدرتمندانه طبقات فردیت و شهروندان عادی در زندگی سیاسی یک دولت آیده‌آل.



هزار

جایی که مساوات برقدار باشد تأسیس پادشاهی ناممکن است، و جایی هم که مساوات نباشد تأسیس جمهوری ناممکن است.

اما په چیز باعث می شود که تو
فکر کنی توده ها از شهربیار داناند
و قابل اعتماد نزدیک؟

بنابراین مکومت
عواجم انس بوتر
از مکومت
شهریاران است.

خشونت آنها متوجه کسانی خواهد بود که به منفعت عمومی لطمہ وارد کرده اند، در
حالی که شهریاران صرفاً به فکر دفاع از منافع خود هستند.

جایگاه دین



دین مرجع دیگری برای مبارزه با فساد و مراقبت از روح اجتماعی است که هم از انذار و هم از تبیه بهره می‌جوید. ماکیاولی مشخصاً بحث می‌کند که چگونه باید از آئین‌ها و نهادهای دینی برای این مقصود بهره جست؛ همان‌گونه که رومیان بهره می‌جستند.

«آئین اجتماعی... رومیان را با نیاشن مسیحیان مقایسه کنید و تأثیر تاسف‌بار این دو می را بر ضعف ایتالیا بینید؛ تفرقه و تفوق پیلانگان.



آنچه برای او مهم است تأثیر دین است نه «حقیقت» آن یا چیزهای دیگر. این رهیافت عملگرا البته برای مؤمنین توهین‌آمیز به حساب می‌آید.

مسيحيت آخرت گرا

به بيان دقیق‌تر، در حالی که مسيحيت مردم را از اين دنيا روی‌گردان می‌کند، پرسش خدايان غيرمسيحي دقیقاً در جهت تقویت فضیلت (virtue) بود. فضیلت‌هايی از قبیل؛ قدرت، مردانگی، چیره‌دستی، جنگاوری و غیره، این خدايان همچنین موضوعاتی برای سوگند خوردن بودند، سوگند‌هايی که آدمیان از شکستن آنها می‌ترسیدند. همچنین مردم به خدايان خود تفال می‌زندند. این تفال‌ها اگر مساعد بودند مایه دلگرمی ارتش‌ها به پیروزی بودند. به عکس،...



ماکیاولی بر سر این بحث نمی‌کند که مسيحيت غلط است یا صحیح نیست. همان‌طور که آیزیا برلین می‌گوید «آدمی باید انتخاب کند... شخص می‌تواند روح خود را نجات دهد و یا اینکه در راه بنا یا بقای دولتی باشکوه خدمت کند اما همیشه هر دوی اینها با هم ممکن نیستند».

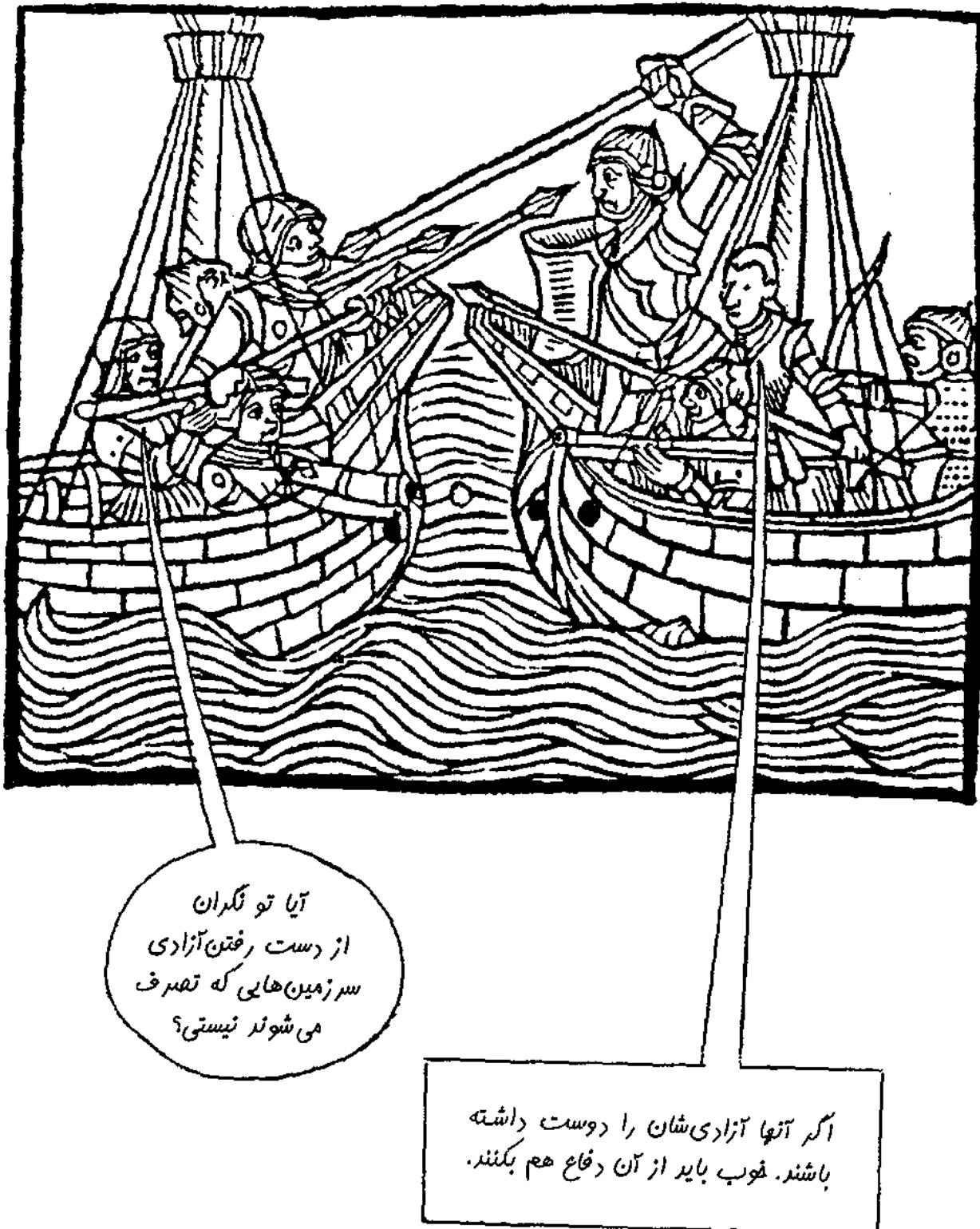
ماکیارلی لزوماً نسبت به دین بدین نیست. تنها مسئله این است که در «دین» او – الحاد قدیم – اخلاق و تقدس از ابعاد سیاسی و اجتماعی طبیعت انسانی تفکیک ناپذیرند و به این اعتبار با تعالی جویی خدا پرستان به شدت تعارض دارند.



البته این برای بسیاری مایه حیرت است که چگونه ماکیارلی توانست هزار سال پس از پیروزی مفروض اخلاق مسیحی آرمان‌های مشرکانه را مطرح کرده، و با آرمان‌های مسیحی طوری پرخورد کند که انگار تقریباً هیچگاه وجود نداشته‌اند یا چیز خاصی نبوده‌اند؛ مگر به خاطر تأثیری که بر تاریخ بشر داشته‌اند!

در دفاع از امپریالیسم

ماکیاولی همچنین معتقد است که تلاش برای گسترش قلمرو حاکمیت به بقای آزادی داخلی می‌انجامد، زیرا «اگر شما برای حمله آماده نباشید، به شما حمله خواهند کرد.»



مهاجرت

جالب است که ماکیاولی طرفدار دستیابی آسان خارجیان به حق شهروندی – یعنی همان مهاجرپذیری – به منظور توسعه و نوکردن جمعیت است.



در اینجا ماکیاولی باز هم بر اهمیت ارتض ملی تأکید می‌ورزد و نکات بسیاری نیز درباره خردمندانه‌ترین راه هدایت جنگ برای گفتن دارد: از تذکرهای دقیق تاکتیکی – نکاتی شامل قابلیت‌های پیاده نظام، سواره نظام و توپخانه – تا کلی ترین و عاقلانه‌ترین توصیه‌ها – «کوتاه و گسترده» جنگ کنید – اما اصلی ترین درس این است که برای حفظ آزادی، معمولاً فروتنی و بخشش تجملاتی ناکارا هستند: « هیچ وقت نمی‌توان بدون به کار بستن زور به حفظ امنیت خود امید داشت.»

با وجود این، مانکیاولی به شدت دربارهٔ امکان موقیت‌های بلندمدت تردید دارد. آدمیان حتی از ثبات و توفیق هم خسته می‌شوند و تنوع می‌طلبند. آدمیان نوعی ضعف، یا شاید استعداد برای فاسد شدن دارند؛ وقتی که این ضعف یا استعداد رو شود خود را به صورت مبارزه‌طلبی با قوانین و ارزش‌های پیشین نشان می‌دهد. پس محافظت از فضایل نیازمند معیارهایی غیرعادی است که نفرات کمی آن را دارا هستند.

مشکل این است که اکثر آدم‌ها ترویج می‌دهند
میانه را باشند و این بسیار بد است زیرا آدم‌های
متوسط نه بلد هستند پطور باید کاملاً بد باشند و نه
می‌دانند پطور در حد کمال خوب باشند.



یعنی سرانجام آنها نه عاقبت خود را نجات می‌دهند و نه اینجا و اکنون چیزی بر عظمت بشری می‌افزایند. مانکیاولی می‌گوید بهتر آن است که «یا به نحو باشکوهی بد باشیم یا در حد کمال خوب».

ماکیاولی در حالی که این وضعیت را پذیرفته است گفتارها را با قطعه‌ای تقریباً نو میدانه در مقایسه بین جمهوری روم و حماقت ایتالیایی روزگار خود به پایان می‌برد. وضعی که به یکسان دامنگیر مردم و حاکمان بود. این نشانه‌ای از دلسردی عمیق او از امکان بازسازی سعادت اجتماعی بود. چیزی که موضوع و قصد اصلی کتاب او به شمار می‌رفت.

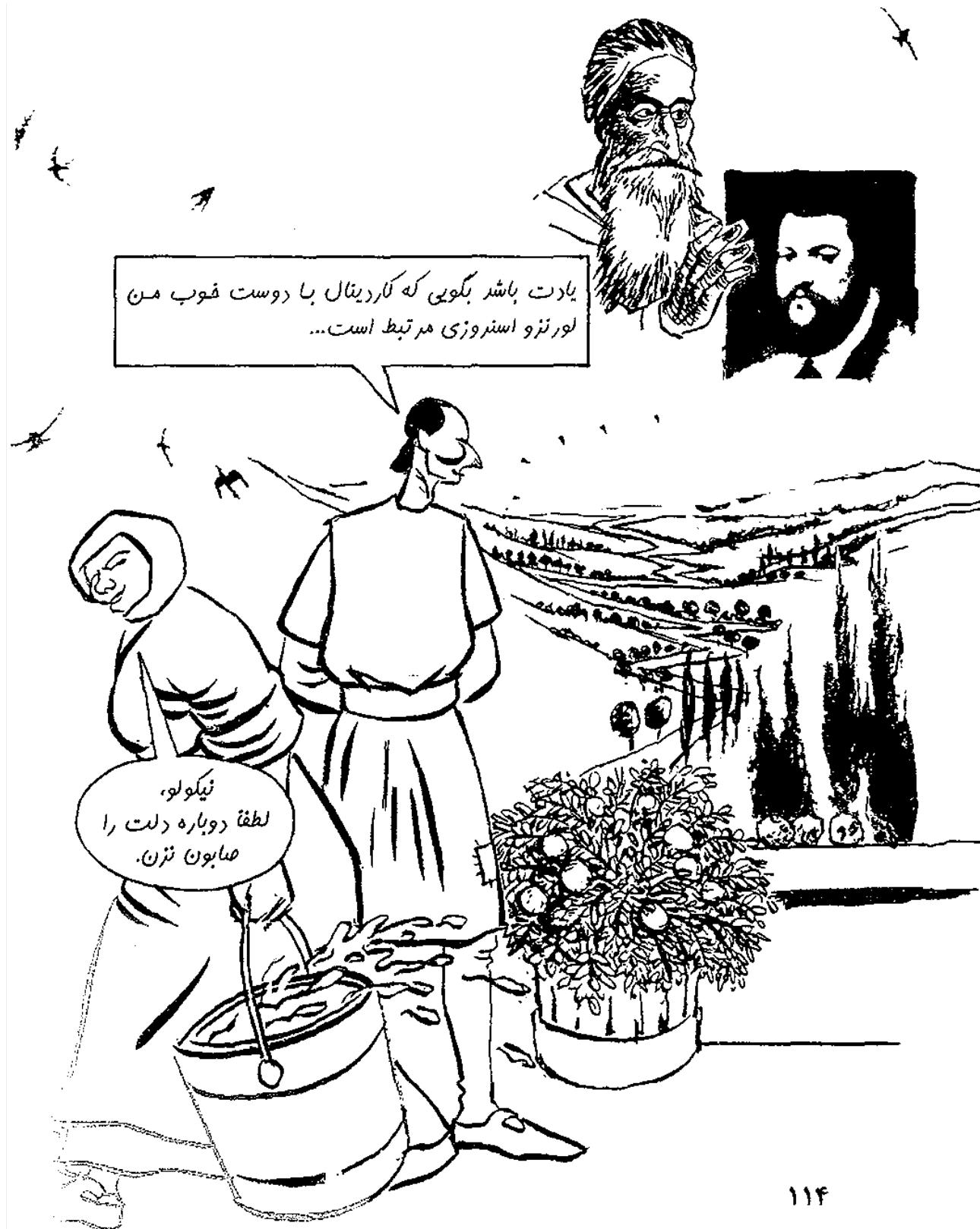
وقتی دولتشهرهایی که از آغاز آزاد بوده‌اند، هائند رم، نتوانند قواعدی تنظیم کنند که با آن از آزادی فرود محفوظ نباشند، آنها که از آغاز فقط در بند بوده‌اند بسیار بعد است بتوانند پنهان کنند.



با این حال، از آنجاکه ماکیاولی همواره در مقام توجیه خود برمی‌آید، یادآوری می‌کند که «این وظیفه هر مرد نیک است که دیگران را به اینکه چه کاری درست است آگاه کند؛ حتی اگر خباثت روزگار یا بخت، امکان عمل به آن را از او گرفته باشد. چراکه شاید آنها بی که توانش را دارند و تقدیر یارشان است بتوانند آن کار را به انجام رسانند.»

امید به استخدام

در سال ۱۵۱۹، درست همان وقتی که ماکیاولی گفتارها را به پایان رسانیده بود، لورنزو مدیچی مُرد مدّتی کوتاه بعد از آن عمومی او جیولیو به مقام کاردینالی رسید و مدت کوتاهی بعد، پاپ کلمانت هفتم شد.



ماکیاولی به نوشتن ادامه داد. سال بعد او در کار نوشتن رساله کوچکی بود که هنر جنگ نام داشت. در ماه مارس کار نوشتن دچار وقفه شد؛ زیرا با اعمال نفوذ استروزی، مدیچی‌ها بالاخره او را به دربار دعوت کردند. در ماه نوامبر ۱۵۲۰ ماکیاولی طی یک مأموریت رسمی از جیولیو مدیچی مسئول نوشتن تاریخ فلورانس شد.



هنر جنگ

کتاب هنر جنگ در سال ۱۵۲۱ به پایان رسید. کتاب به استروزی تقدیم شده بود. در واقع این تنها کتاب ماکیاولی بود که در زمان حیات او به چاپ رسید. در این کتاب ماکیاولی بسیاری از موضوعاتی را که تا اینجا به آنها پرداخته ایم تکرار می کند. او استدلال می کند که سربازان حرفه ای که در وهله اول به ارتش و فادارند نه به کشور، برای هر کسی به غیر از خودشان یک تهدید به حساب می آیند. بنابراین آنها تنها از خود فرمان می برند و هنرشنان فقط تخریب و خشونت است.





بنابراین تنها باید با شهروندان نظامی پنگید. شهروندانی که به وسیله فرماندهان منصب دوست فرماندهی می‌شوند و تهدت فرمان رأی دولت می‌پنگند.

به عکس، جنگ به مردم فضایل جنگاوری، یعنی شجاعت، انضباط و تحرك را می‌آموزد؛ فضایلی که در هر حال لازمه شهروند خوب بودن هستند. در اینجا توصیه ماکیاولی ما را باز هم به یاد الگوی نیروی مسلح تحت نظارت قانونی و خالی از جاهطلبی‌های نظامی می‌اندازد: همان چیزی که به ثبات اکثر دموکراسی‌های غربی کمک کرده است.

دو دوزه بازی

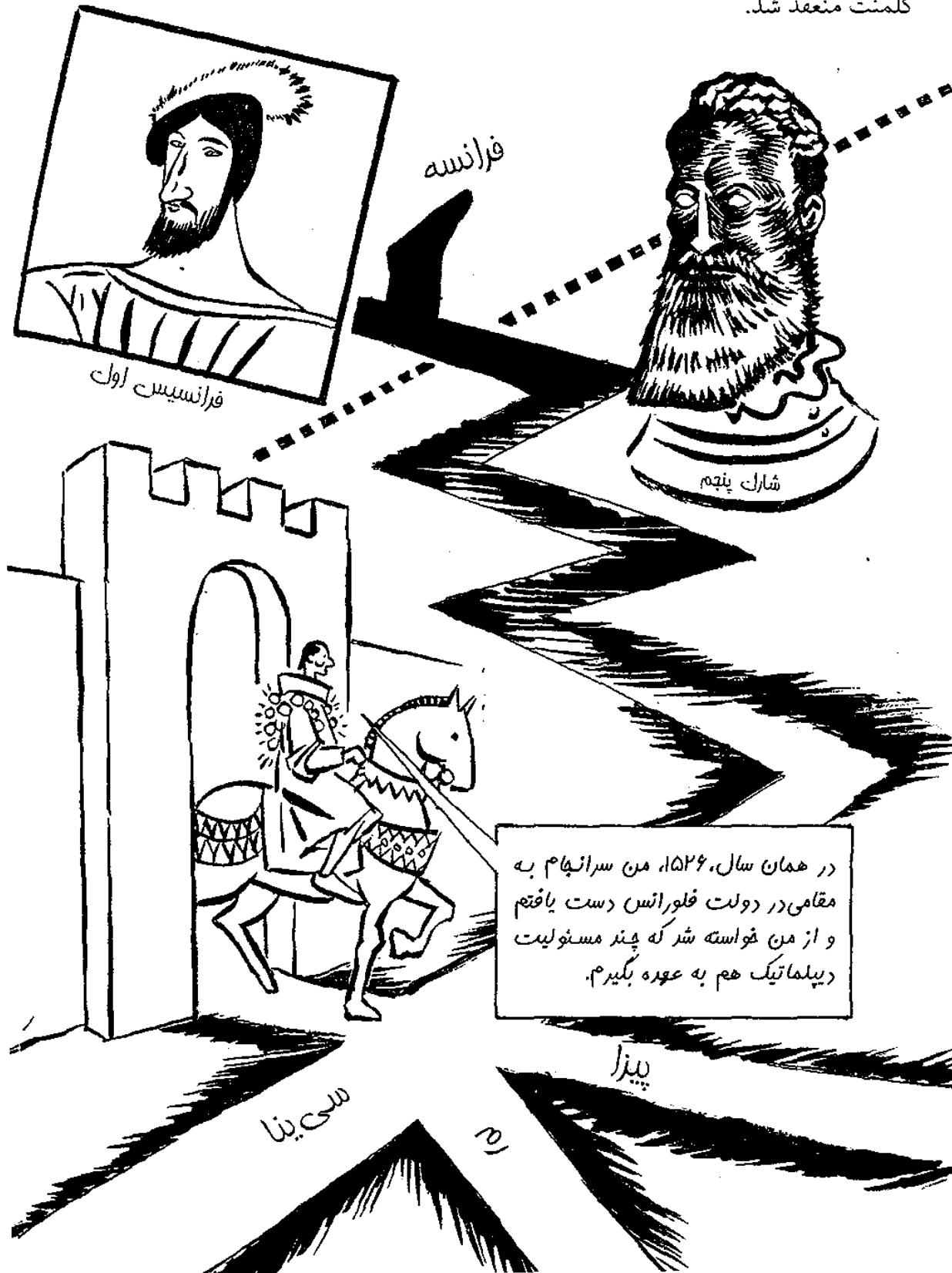
در سال ۱۵۲۲ توطئه‌ای جمهوری خواهانه برای ترور کاردینال مديچی کشف شد. حلقه اورتی اوری چلاری لو رفت و چند تن از اعضای آن اعدام یا تبعید شدند. این وضعیت باعث شد که ماکیاولی (برای مدتی نه چندان دراز) بین احساسات عمیق جمهوری خواهانه و نیازش به ماندن با مديچی‌ها که ناشی از آرزوی قلبی او برای استخدام شدن بود، مجبور به حفظ تعادل حساس و خطرناکی باشد.



تاریخ فلورانس در سال ۱۵۲۵ به
اتمام رسید و ماکیاولی به رم رفت
تا آن را به کلمت هفتم تقدیم کند.

اقبال و بداقبالی

در این بین، اقبال بار دیگر به فلورانس روی آورد. هنگامی که ماکیاولی در رُم بود، فرانسیس اول پادشاه فرانسه شکست خورد و توسط قوای شارل پنجم پادشاه اسپانیا از ایتالیا بیرون رانده شد. در سال بعد، ۱۵۲۶، «پیمان مقدس» بین شارل پنجم و پاپ کلمنت منعقد شد.



در ماه مه سال ۱۵۲۷، شارل پنجم به تهاجم جدید فرانسه پاسخ داد و ارتش خود را به ایتالیا گسیل داشت. این ارتش از لشکر های اسپانیایی و مزدوران ایتالیایی و آلمانی تشکیل شده بود.



کلمت هفتم مجبور به فرار شد و با قطع پشتیبانی او حکومت مدیچی‌ها در فلورانس سرنگون گشت.



با این چال، در یک بdacibali تلخ اما قابل پیش‌بینی، نسل جدید جمهوری خواهان مایکاولی را به عنوان کسی که روابطی نزدیک با مدیچی‌ها داشت کنار گذاشتند.



این ضربه آخر گویا سلامت ماکیاولی را به شدت تحت تأثیر قرار داد، در ۲۱ ژوئن سال ۱۵۲۷ او پس از یک بیماری کوتاه درگذشت. به سرعت شایعاتی منتشر شد مبنی بر اینکه او در بستر مرگ به کشیشی اعتراف کرده است. اما هیچ شاهدی که این مطلب را تأیید کند در دست نیست. به نظر می‌رسد که قضیه یک دروغ سیاسی کاتولیکی باشد. روز بعد او را در سانتاکروز در قلب فلورانس محبوبش دفن کردند.



آشوبی که حیات مایکیاولی را تحت تأثیر قرار داد بعد از آن هم بی وقفه ادامه یافت.



در سال ۱۵۳۱ چهار سال پس از مرگ ماکیاولی گفتارها به چاپ رسید؛ و در سال بعد هر دو کتاب شهریار و تاریخ فلورانس منتشر شدند.

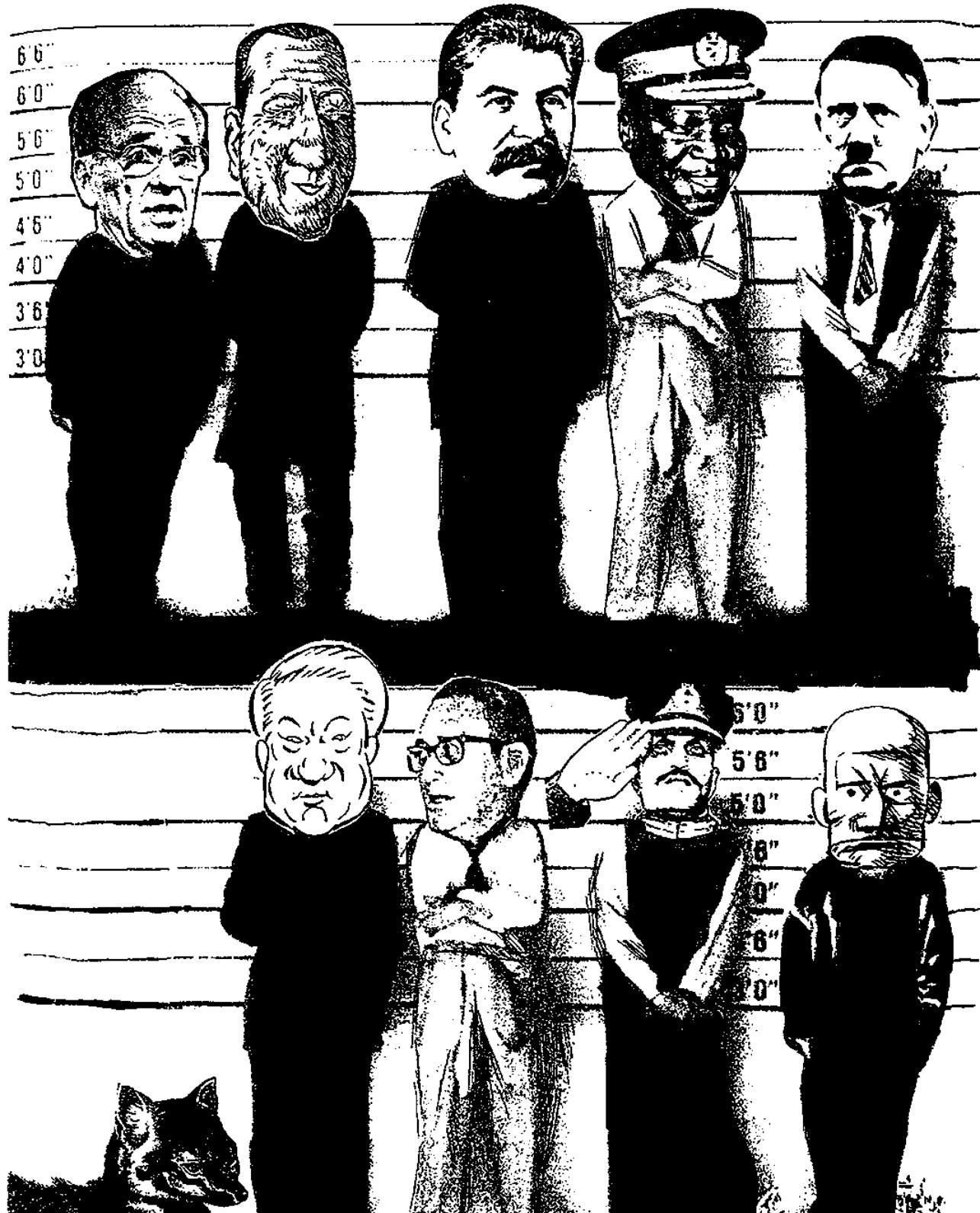


اما سال بعد، کتابها به لاتین چاپ شدند و در شهر بازیل که شهری پروتستان نشین در سوئیس است، به چاپ رسیدند.

گفتارها تنها در سال ۱۶۳۶ به انگلیسی ترجمه شدند، و شهریار فقط چهار سال بعد از این تاریخ بود که به انگلیسی برگردانده شد. اما از آن زمان به بعد تا امروز، هر دو این کتاب‌ها بارها و بارها به چاپ رسیده‌اند.

کاربرد مأکیاولی در عمل

همان طور که دیدیم، شهرت مأکیاولی به عنوان پیامبر اهریمنی توطئه، دوروثی و قدرت سیاسی، فقط هجوی از کار واقعی است. با این همه واقعاً وسوسه کننده است که همین قرائت را ادامه داده و فارغ از سایر قرائت‌های ممکن، صرفاً به شهربار بچسبیم و آن را در مورد سیاست مدرن «به کار بیندیم».



شیوه روباه

در این مورد از تاریخ معاصر نمونه‌های بسیاری می‌توان آورد. یکی شیوه‌ای است که ژنرال فرانسیسکو فرانکو (۱۸۹۲-۱۹۷۵) اتخاذ کرد و با طرح امکان ورود اسپانیا به جنگ جهانی دوم، محور رم - برلین را با دادن کمک‌های محدودی به هیتلر به بازی گرفت در حالی که همزمان از متفقین کمک می‌گرفت.



بانوی آهنهن

مارگرت تاچر نخست وزیر اسبق بریتانیا و یکی از موفق‌ترین سیاستمداران معاصر را به عنوان ماکیاولیستی مادرزاد وصف کرده‌اند. (با این حال هیچ شاهدی وجود ندارد که او واقعاً شهریار را خوانده باشد.)



جنگ فالکلند (مالویناس) مطمئناً شاهکاری استادانه بود، پیروزی‌ای زودرس و دیدنی که او از آن برای خاموش کردن صدای مخالفان برنامه‌های داخلی اش استفاده کرد.



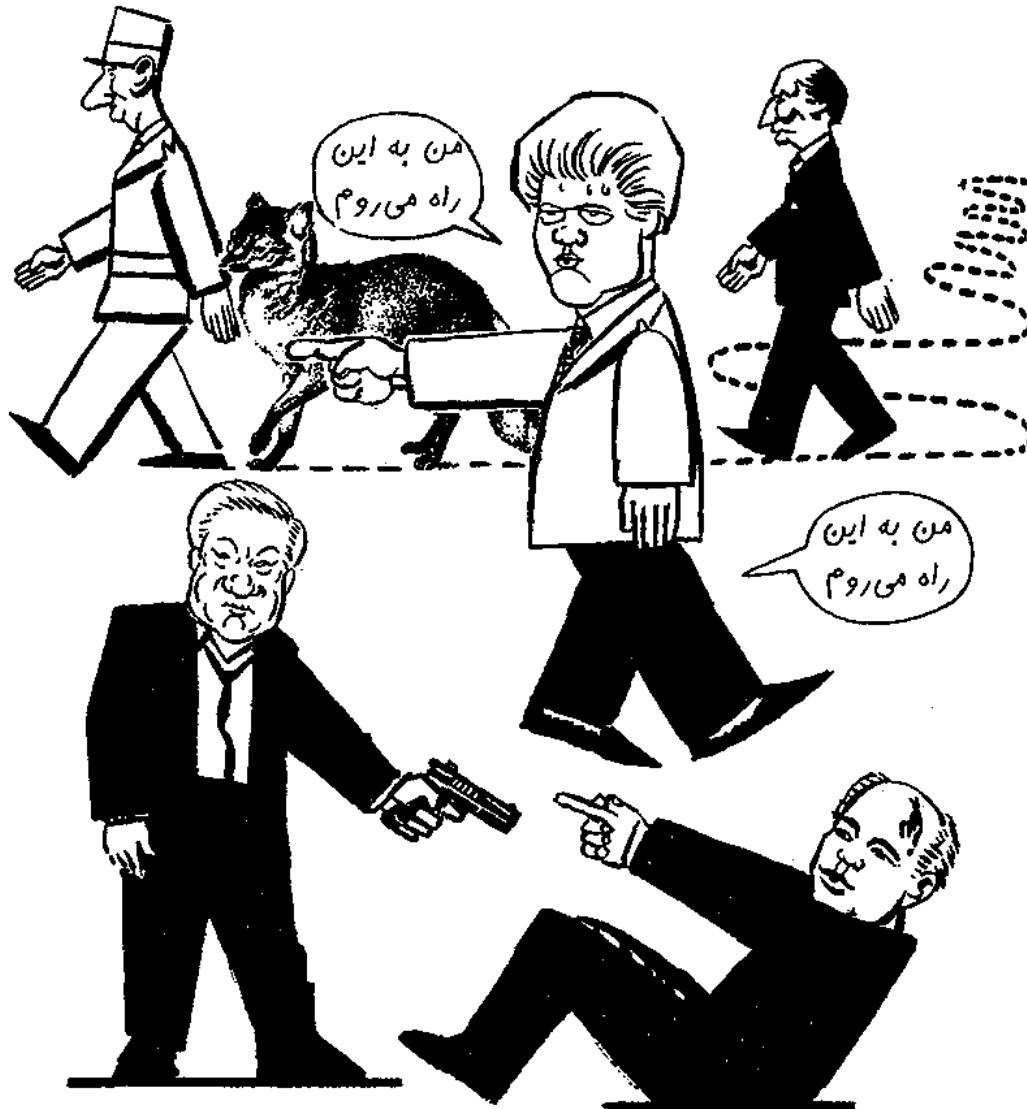
درواقع معاون خود او و وزیر اقتصاد و وزیر خارجه خودش بودند که نهایتاً باعث سقوط او شدند و نه مخالفانش.

لرد مک آلپین، قائم مقام پیشین و دستیار امین خانم تاچر، به تازگی کتابی را به چاپ رسانده است که می‌تواند حاوی توصیه‌هایی برای سیاستمداران و حامیان شان باشد. کتاب او خدمتگزار: ماکیاولی جدید نام دارد.



در واقع گفته او درباره «ثروتمند نگاه داشتن دولت و فقیر نگاه داشتن مردم، تقریباً بهوضوح شیوه حکومتی را که ما سوسياليسم می‌نامیم تداعی کند!

شارل دوگل هم در بازی کردن نقش روباه موذی و هم در گرفتن نقش شیرغران استاد بود. فرانسوا میتران — رئیس جمهور اسبق فرانسه — نیز که شیوه‌ او را گام به گام دنبال کرد مثال دیگری از شهریار معاصر است. اما میخائیل گورباقف اشتباه بزرگی کرد که ابتدا بوریس یلتسین را تحقیر کرد و سپس او را به قدرت رساند. همچنین بیل کلینتون به خاطر داشتن شخصیت بی تصمیمی که ماکیاولی شهریار را از آن بر حذر می‌دارد شدیداً در خطر است که مورد اهانت و تحقیر واقع شود. «شهریاری که مدام به خاطر پذیرفتن نصایح متضاد راه خود را عرض می‌کند.»



این شیوه استفاده از ماکیاولی مفترح و آموزنده است اما البته تا حدودی هم سطحی است. این شیوه تعهد بنیادین او را به ایده شهر وندی فعال و مشارکت سیاسی نادیده می‌گیرد. همچنین این خطر وجود دارد که با این کار مهم‌ترین درس‌هایی را که او داده است از یاد بیریم.

درس‌های ماکیاولی

ماکیاولی به چیزهایی پرداخت که البته صرفاً سیاسی نبودند؛ مانند جنگ.



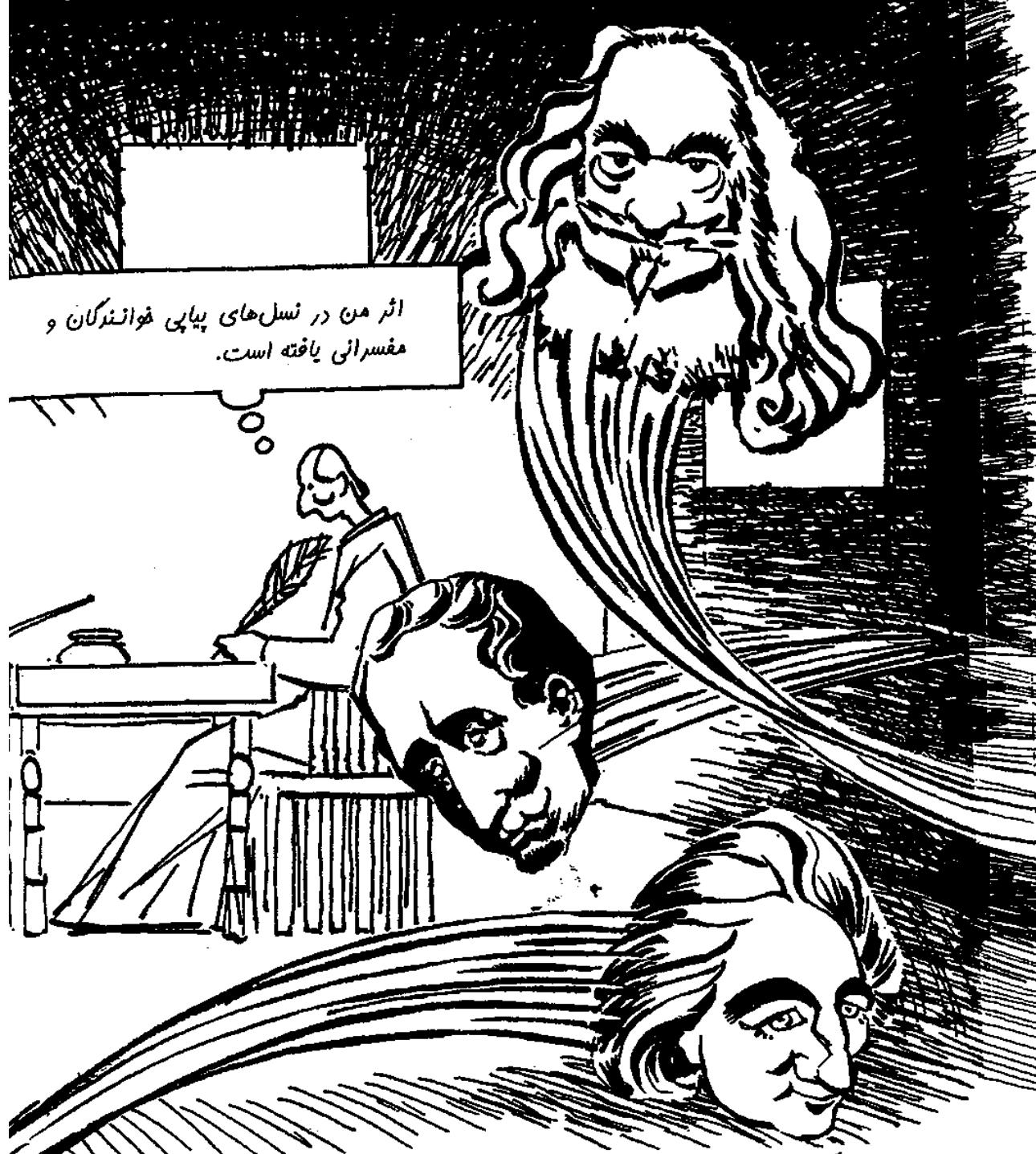
یک مثال از جنگ بد، جنگ داخلی یوگوسلاوی و درگیری نیروهای ملل متحد در آن است.



دونالد کاگان که یک مورخ جنگ برجستهٔ امریکایی است، اخیراً همان نتیجهٔ ماکیاولی را به این صورت بیان کرده است که «صلح خود را حفظ نمی‌کند». «حفظ صلح نه تنها محتاج به یک عامل بازدارندهٔ معتبر است، بلکه محتاج «عمل واقع‌گرایانه در زمان مقتضی» نیز هست. نه اینکه صبر کنیم «تا هیچ انتخاب دیگری جز جنگ وجود نداشته باشد.»

ماکیاولی و بنیاد نظریه سیاسی مدرن جمهوری خواهی

در نظریه اجتماعی است که می‌توان حضور مستمر ماکیاولی را بیشتر احساس کرد.



اثر من در نسل‌های پیاپی خوانندگان و
تفسرانی یافته است.

بازنگری او در جمهوری خواهی کلاسیک، با تأکید آن بر شهروندی مشارکت‌گرا و
دشمنی اش با منافع فردی و گروهی به سنت جمهوری خواهی در دنیای جدید
دولت‌های ملی جانی تازه بخشید.

جمهوری خواهی مدنی هم رقبای قدر تمدنی که بر زمینه سایر سنت‌های فکری رشد کرده‌اند داشته است – رقبایی که حتی دشمن آن به حساب می‌آید – و هم از بعضی سوءتفاهم‌ها رنج می‌برد.



آمریکای ماکیاولیست

افکار ماکیاولی از طریق نوشتمنهای سیاسی فیلسوف فرانسوی عصر روشنگری، شارل مونتسکیو (۱۷۵۵-۱۶۸۹) به آمریکائی‌های اولیه رسید. جمهوری خواهی مدنی ماکیاولی از این طریق بر پدران بنیانگذار آمریکای مستقل تأثیر گذاشت.



این پدران بنیانگذار ایالات متحده آمریکا هم فرزندان روشنگری به حساب می آمدند و هم چهره‌های شاخص آن بودند؛ نهضتی که تأثیری عظیم بر سیاست و اجتماع غرب گذاشت.

بورج واشینگتن (۹۹-۱۳۸۱)



قرارداد اجتماعی

در اروپا زان ژاک روسو (۱۷۱۲-۱۷۸۸) تلاش کرد که داوری شهروندان فاصل را با داوری قوانین فضیلت مند، که با موافقت عمومی وضع می‌شوند، جایگزین کند. حاصل این کار این بود که تأکید ماقبل اولی بر اجتماع و دولت (به جای فرد و شخص) را با مفهوم بالقوه استبدادی «ارادهٔ جمعی» جایگزین کرد. چیزی که از طریق انقلاب فرانسه به مارکس رسید.



فردریک کبیر (۱۷۱۲-۸۶) پادشاه پروس که به عنوان یک «روشنگر مستبد» شناخته می‌شود، در سال ۱۷۴۰ کتاب بردضد ماکیاول را نوشت تا از انسانیت «علیه این شیطانی که می‌خواهد آنرا نایبود کند» دفاع کرده باشد. دوازده سال بعد، پس از چندی تجربه کشورداری، او طور دیگری می‌نوشت.



تاریخ‌گرایی پسا روشنگری

گ. و. ف. هگل (۱۷۷۰-۸۲۱) مانکیاولی را به دلیل پیش‌بینی برآمدن دولت‌های ملی مدرن می‌ستاید. دولت‌هایی که بدگفته هگل جانشین بلافصل جمهوری‌های قدیم هستند.



کارل مارکس (۱۸۱۸-۸۳) از روشنگری تأثیر پذیرفت و تاریخ‌گرایی هنگلی را هم به ارث برد و آنرا با جایگزین کردن ماتریالیسم نیروها و روابط تولید به جای ایده‌آلیسم روح جهانی، «وارونه» کرد.



ماکیاولی پست مدرن

طرفه این است که دغدغه اصلی ماکیاولی و مقصودی که او در جمهوری جستجو می‌کرد آزادی‌ای بود که برای شهروندان واقعی و نه ایده‌آل، فراهم می‌آمد. همانگونه که آیزیابرلین نیز می‌گوید، کثرت‌گرایی ارزشی ماکیاولی را نمی‌توان با آن وحدت‌گرایی و عقلانیتی که در سیستم ایده‌آلیستی هگل یا روایت ماتریالیستی آن وجود دارد آشتی داد.



از دیدگاه تاریخ قرن بیستم این یک فضیلت عظیم است. در دیدگاه‌های کثرت‌گرای پست‌مدرن، پراغماتیسم و نسبی‌گرانیز هنوز ماکیاولی به عنوان پیشوتروین متفکر باقی مانده است. بیائید مختصرًا به مشکلات ریشه‌ای جمهوری خواهی مدنی که نظریه پست مدرن به ارث برده است و باید به آن بیندیشد، پردازیم.

فضایل مدنی علیه جامعه مدنی

فضیلت‌های مدنی همچنین هم در طول تاریخ و هم از نظر تئوری، از برآمدن آنچه (به نحو گمراه‌کننده‌ای) «جامعه مدنی» نام گرفته است، آسیب دیده‌اند. جامعه مدنی جامعه‌ای است شامل نهادهای خودجوش با هدف تأمین منافع متقابل چه منافع اقتصادی و چه منافع دیگر.



بیانید به مثال مونتسکیو بازگردیم که فکر می‌کرد جمهوری خواهی ماقایلی توقعات زیادی از مردم دارد.





بازار آزاد

«روشنگری اسکاتلندي» — که روشنگری صاحب نقوذ قرن هجدهم بود — خصوصاً آدام اسمیت به رشد جامعه مدنی کمک بزرگی کرد. رشدی که تحت تأثیر شدید تجارت و بازرگانی بود. آدام اسمیت از نهادهای خودجوش (و بنابراین «آزاد») که برای تأمین منافع خصوصی متقابل (این یعنی «بازار») پدید می‌آمدند بسیار تجلیل کرد.

بازار آزاد فواد فواهی

اصلاح تاپزیر بشر را به سوی «مدنیت» و
رفتار مدار اینجانه برای کسب «منافع
شخصی روشنگرانه» سوق فواهد دارد.

اما تنها نتیجه این امر،
غفلت گروه‌ها از
مسئولیت‌های
مدنی‌شان است.



انتقادهای جمهوری خواهانه از بازار آزاد

با این حال، جمهوری خواهانی مانند تام پین (۱۸۰۹-۱۷۳۷) و ویلیام کویت (۱۸۳۵-۱۷۶۲) به همین پیشرفت به چشم قوی ترین مظہر جدید «فساد قدیم» اشرافیت می نگریستند.



جامعهٔ مدنی پسا کمونیستی

مخالفان اروپای شرقی کمونیست و اتحاد شوروی امیدهای بسیاری به جامعهٔ مدنی بسته بودند، جامعهٔ مدنی‌ای که به‌وسیلهٔ رژیم‌های مارکسیست – لینینیست به منزلهٔ تهدیدی برای اقتدار دولت در هم کوبیده شده بود.



«چیزی که جامعه نیست»

نتیجه بازار آزاد در شرق و غرب چیزی است که مشخصاً نه تنها «مدنی» نیست، بلکه همان طور که خانم تاچر در گفتگو مشهور خود به آن اشاره می‌کند حتی «جامعه» هم نیست.



سرچشمه‌های لیبرال دموکراسی

جمهوری خواهی مدنی همچنین از سوی گفتار سیاسی مدرن غالب، یعنی لیبرال دموکراسی، تحت الشاعر قرار گرفته است. این گفتار با ایده «حقوق طبیعی» فرد و قرارداد اجتماعی بین مردم و حاکمان مرتبط است. منشاء این گفتار سیاسی را عمدتاً در آثار دو فیلسوف می‌توان جست.



فیلسوف سیاسی دیگر جان لاک (۱۶۳۲-۱۷۰۴) بود. او در کتاب خود دو رساله درباره حکومت (۱۶۹۰) حق مالکیت و حق قیام بر ضد حاکم در صورت نیاز را به رسمیت شناخت. اما آنچه او به آن اهمیت بیشتری داد افراد و حق آنها برای انعقاد قرارداد بود. قراردادی که به واسطه آن، افراد بخش بزرگی از قدرت خود را به یک حاکم و وزیرانش یا منصوبین آنها واگذار می‌کنند.



لیبرال دموکراسی مدرن

در عمل، لیبرال دموکراسی غالباً با چیزی همراه است که اقتصاد بازار آزاد خوانده می شود. در دوران جنگ سرد، از سال ۱۹۴۵ تا سال ۱۹۸۹، هر دو اینها – یعنی لیبرال دموکراسی و اقتصاد بازار آزاد – مورد مخالفت مارکسیسم بلوک شوروی و نقشه اقتصاد «هدایت شده» آن بودند. اقتصادهای سوسیالیستی در دهه ۱۹۸۰ به سرعت از هم پاشیدند. این دهه همچنین دهه اقتصاد پول محور محافظه کار بازار آزاد بود. نظریه‌ای که بوسیله میلتون فریدمن طراحی شد و رونالد ریگان و خاتم تاجران آنرا به اجرا گذاشتند.

در سال ۱۹۹۲، فرانسیس فوکویاما مورخ آمریکایی در کتاب خود پایان تاریخ و آخرین انسان ظهرور یک لیبرال دموکراسی هگلی جدید را بشارت داد. نظریه فوکویاما ادعا می‌کند که «پایان تاریخ»، یعنی هدف آن چیزی جز همان لیبرال دموکراسی و بازار آزاد جهانی نیست!



بر سر «فضیلت‌های مدنی» چه می‌آید؟

اما اساس فضیلت‌های مدنی این است که شهروندان خودشان حاکم خودشان باشند. بنابراین از این دیدگاه هیچ یک از این شیوه‌های حکومتی چندان رضایت‌بخش نیستند. این درست است که حکومت دموکراسی با مردمان بیشتری سروکار دارد؛ و از همین رو جمهوری خواهی آنرا بر هر نوع حکومت الیگارشی (حکومت یک گروه خاصی) ترجیح می‌دهد...

اما وقتی دموکراسی معنایی بیش از رأی دادن هر چهار یا پنج سال یکبار نداشته باشد، آن‌هم رأی دادن به احزابی که اصلی ترین اختلاف‌شان این است که می‌خواهند اقتصاد کمی بیشتر یا کمتر انسانی باشد، در این صورت یک جمهوری خواه حق دارد فکر کند که حتماً اشتباہی در کار است.

... در روزگار من الیگارشی معمولاً همان حکومت اشراف بود. اما اساساً غرقی نمی‌کند، این اصطلاح رامی توان به حکومت هر گروه نفیه سیاسی ای اطلاق کرد.

پس این اصطلاح در مورد یک کروه انعمتار طلب از اشخاص منفرد برکشیده از جامعه که در ای سرمایه‌های بیانی هستند صدق می‌کند.



جمهوری خواهی راست یا چپ؟

جمهوری خواهی هیچگاه به راحتی با این تضاد سطحی سیاسی - که البته فراگیر است - یعنی تضاد «چپ» و «راست» کنار نیامده است. اصطلاحاتی که دیشه در انقلاب فرانسه دارند، جمهوری‌های سوسيالیستی پیشین اروپای شرقی و همچنین جمهوری‌های اتحاد شوروی به معنی واقعی کلمه جمهوری نبودند و همچنین جمهوری‌هایی که خود را مقید به رعایت دیگر ایدئولوژی‌های تغییرناپذیر می‌دانند نیز واقعاً جمهوری نیستند.



یک ماکیاولیست راستگرا

بنیو موسولینی (۱۸۸۳-۱۹۴۵) بنیانگذار فاشیسم و دیکتاتور ایتالیا، فعالیت سیاسی خود را از چپ آغاز کرد. او رهبر جناح انقلابی حزب سوسیالیست ایتالیا (PSI) بود. موسولینی در جنگ جهانی اول از سیاست بی طرفی حزب سوسیالیست ایتالیا گُست، از جنگ پشتیبانی کرد و باورهای سوسیالیستی خود را هم کنار گذاشت. او با سیاست‌های مژورانهٔ حزبی، حمایت ضمنی ویکتور امانوئل سوم پادشاه ایتالیا و به کار گرفتن گروه‌های ترور فاشیستی رفته‌رفته قدرت گرفت و در ماه مارس ۱۹۲۲ قدرت را در رم قبضه کرد و از سال ۱۹۲۶ به دیکتاتوری مطلق تبدیل شد.



یک ماکیاولیست چپگرا

آنتونیو گرامشی (۱۸۹۱-۱۹۳۷) یکی از بنیانگذاران حزب کمونیست ایتالیا در سال ۱۹۲۲ بود که در سال ۱۹۲۴ به عضویت پارلمان ایتالیا درآمد. گرامشی شکست‌های خردکننده چپ و ناتوانی آن از پی روی الگوی لینین در تصاحب قدرت در روسیه را به چشم دید؛ او همچنین شاهد سقوط سوسیالیسم سوسیال دموکراتیک در دهه ۱۹۳۰ و ناکامی تلخ خود او در فعالیتش در شورای کارخانه‌های صنایع انبوه‌سازی تورینو در سال‌های ۱۹۱۸-۲۰ بود. رژیم فاشیستی موسولینی او را از سال ۱۹۲۶ تا مرگش در سال ۱۹۲۷ زندانی کرد. گرامشی نظریه خود را عمدتاً در زندان و در یک مجلد ۳۰۰ صفحه‌ای تحت عنوان یادداشت‌هایی درباره ماکیاولی نوشت.





بازاندیشی مارکسیسم توسط گرامشی

مارکس به شخصه بر تحلیل اقتصادی سرمایه‌داری متمرکز شده بود و هیچ طرحی برای نحوه عمل دولت سوسیالیست از خود باقی نگذاشت. مارکسیست‌ها تنها منتظر رسیدن لحظه تاریخی انقلاب بودند. انقلابی که قدرت را به سوسیالیسم می‌داد. آنچه بعد از این لحظه پیش می‌آمد ریطی به آنچه تا پیش از آن رخ داده بود نداشت.



اما گرامشی از خلال بازخوانی مانکنی بحرانی را که تصاحب قدرت از پی می آورد
پیش‌بینی کرد.



گرامشی به رغم «مغلوب» و زندانی شدنش توسط فاشیسم، ماسکیاولیست
صاحب نظری از کار درآمد. در ۲۸ آوریل ۱۹۴۵ موسولینی به وسیلهٔ پارتیزان‌های
نیروی مقاومت ایتالیا تیرباران شد. او پیش از اعدامش گفت...

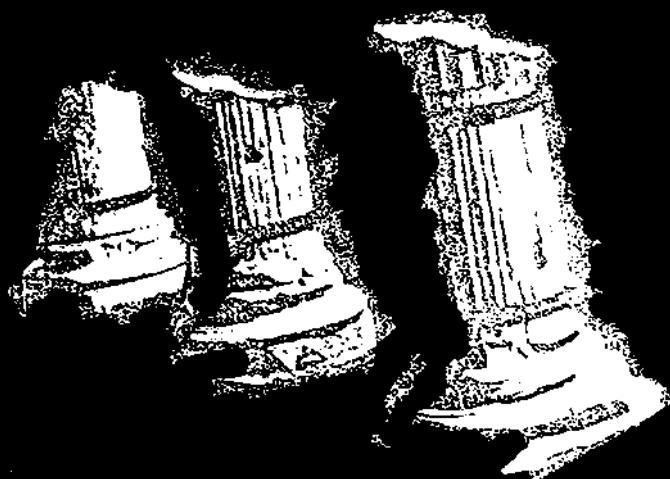


گرامشی پست مدرن «ملت شهریار است»

ایدهٔ گرامشی – «ملت شهریار است» – گامی است به سوی تحقق یک جمهوری سوسیالیستی ماکیاولیستی. او به چیزی پرداخت که در نظریهٔ خود مارکس غایب بود و تلاش لینین نیز برای برپایی یک دولت کمونیست در روسیه فاقد آن بود. بیان این فقدان‌ها را امروزه می‌توان پیشگویی همان کاستی‌هایی دانست که به سرنگونی اتحاد جماهیر شوروی انجامید، مارکسیسم را بی اعتبار ساخت و حتی سوسیالیسم پارلمانیاریست تجدیدنظر طلب را هم به شکست کشاند.

دولت‌های سوسیالیستی که به وسیلهٔ لینین، استالین، مائو و دیگران به وجود آمدند، به ساختار اقتصاد دولتی‌ای تکیه داشتند که توده‌های مردم را از مسئولیت‌های مدنی‌شان در سیاست محروم می‌کرد. اگر مردم از مشارکت محروم و به حاشیه فرستاده شوند، هویت و ملیت‌شان تحریر شود ناچار کارشکنی می‌کنند و موضعی محافظه کارانه اتخاذ می‌کنند.

عناصر واضح تفکر پست‌مدرن گرامشی عبارتند از: تمرکز زدایی، مشارکت جمعی و احترام به فرهنگ مردمی. او نسبت به آرمان‌شهرگرایی مدرنیسم شکاک بود چراکه این آرمان‌شهرخواهی فاقد ارتباطات حیاتی با واقعیت اجتماعی‌ای است که می‌خواهد آنرا تغییر دهد. سوسیالیسمی که بدون مبانی جمهوری خواهی مدنی بنا شده باشد نوعی بنای مدرن است که هیچ‌کس خواهان زندگی در آن نیست.



جمع‌گرایی

با سرنگونی سوسياليسم به عنوان بدیل منطقی لیبرال دموکراسی، «جمع‌گرایان» بر ضرورت نقد لیبرال دموکراسی تأکید بیشتری می‌ورزند. اینان فیلسوفانی هستند نظیر السدایر مک اینتاير، مايكال والزر، روبرت پلا و تازه‌ترین شان آمیتای اتزیوتی.



ما بر وابستگی متقابل همان به
جوامع مختلف و ریشه را شن در آنها کنید
می‌ورزیم. همه‌پنین بر وظیفه‌مان نسبت به
دیگران و نیز بر پرخوردار شدن از کمک
متقابل اصرار داریم.

... و همه‌پنین بر اهمیت اقتصاد،
سیاست و فرهنگ معلن تأکید
می‌ورزیم.

اگر اینطور باشد من با آنها از
ضمیم قلب موافقم.

یک نتیجه‌گیری ممکن همان است که
روبرت پوتنام ارائه می‌کند.
«حکومت‌های قسوی و آزاد به
شهریوندانی فضیلتمند و اجتماعی
سرزنشده متکی‌اند.» عنوان فرعی‌ای که
او برای کتاب خود راز موقیت
دموکراسی برگزیده بسیار مناسب
است: سنت‌های مدنی در ایتالیای
مدرن.

جمع‌گرایی با دو مشکل روبروست.

اول اینکه این نظریه در مسائل اجتماعی قوی است اما در مسائل شهروندی ضعیف است.



درست است که لیدرال (مکاری) در فطر ایجاد کردن یک جامعه از افراد منفعل و پدرا از هم قرار دارد...

اما جامعه‌گرایان نیز با ساختن یک جامعه واپس گرآکه بر هویت‌های قوم و هویت‌های منحصر به فرد یکم می‌بینند اما به استقبال فطر می‌روند. زیرا اینکونه هوا از افل سرکوبگرد و از فارج دشمنی برانگیز

استفاده از مفاهیم ارسطوی و
مفاهیم غیرقابل تغییر اجتماعی نقیب
«طبیعت پژوهی»، این آمارگان ضمانت
را ایجاد می‌کند که ما حاضر باشیم فرد
را برای چامعه قربانی نمی‌باشیم.

چامعه کرایان می‌باشد به رفع این فطرها با تقویت کردن
تمرین شهروندی بیندیشند. این آزمون‌ها باید از نظر
اجتماعی بیشتر فراگیر باشند تا انصرافگرایی و بیشتر به آینده نظر
داشته باشند تا اینکه به کوتاه مدت.

من هامی استبداد اجتماعی نیز
نیودم.

همانطور که کوشیتین اسکندر اشاره کرده است، در جمهوری خواهی ماقکیارولی
اصلی ترین دلیل اینکه ما باید برای حفظ فضیلت‌های مدنی تلاش کنیم این است که
همه شخصاً آزادند هر چه می‌خواهند بکنند.

مشکل دوم این است که جمع‌گرایان نیز همانند هواداران «جامعه مدنی» غالباً از درک اینکه امروزه نیروهای بازار تا چه حد قادر به تخریب اجتماع هستند ناتوانند.



آزادی مثبت علیه آزادی منفی

بعضی اوقات نزاع بین لیبرال‌ها و منتقدان آنها به نزاع بین هواداران «آزادی منفی» و «آزادی مثبت» تبدیل می‌شود. آزادی منفی یعنی حق آزاد بودن از انجام تکالیف غیرضروری که در سر راه اعمال مطلوب فرد قرار دارند و آزادی مثبت یعنی حق داشتن یا انجام دادن چیزهای مختلف مشخص و اینکه افراد وسائل لازم برای رسیدن به این خواسته‌ها را تا حد ممکن در اختیار داشته باشند. آیزیا برلین و ریچارد رورتی نمایندگان گروه اول هستند و چارلز تیلور و جمعی دیگر از گروه دوم.



جمهوری خواهی امروز

واضح است که جمهوری خواهی مدنی شدیداً به لیبرال دموکراسی مدرن، به دلیل تأکید بیش از حد آن بر فرد ایراد می‌گیرد. اما به همان اندازه هم آشکار است که این باعث نمی‌شود که بخواهد به نظام مالکیت اشتراکی، سوسیالیستی یا چیزهای دیگر بیگردد.



اما این لزوماً یک مشکل
نیست.



این به آن معنا است که به جای
وهدت کرایی بنیادگرای قدیم که به ویرانی
مزهرب، پامه و سیاست انقامیده است،
پلورالیسم و به لازم شهروندی معاصر
است.

جوامع کثرت‌گرا به واقع به استقبال چنین آزمونی رفته‌اند. زیرا،
همانطور که آدریان الد فایلد می‌گوید «کارکرد گسترده‌گی اندازه و
پیچیدگی جوامع... فراهم آوردن فرصت‌های گوناگون برای عمل و زندگی شهروند است».

اعتراض دیگری که در همین ارتباط مطرح می‌شود این است که امروزه دیگر جوامع آنقدر استطیع ندارند که بتوانند جمهوری خواهی را تحمل کنند. اما طرح چنین اعتراضی به معنی فراموش کردن شیق مقابله قضیه است.



همچنین جمهوری خواهی مدنی مسائلی را در دستور کار سیاست می‌گذارد که مدت زمان درازی است به فراموشی سپرده شده‌اند. موضوع‌هایی که مارکسیست‌ها کنارشان گذاشتند چون به نظرشان موضوع‌هایی بی‌اهمیت بودند و لیبرال‌ها نیز به آنها نپرداختند چون آنها را در زمرة موضوع‌های کاملاً شخصی به شمار می‌آوردند.

چیزهایی نظیر افلاق و
آموزش شهروندی و هنر دین.

برای من بدیعی بود که دین
می‌تواند نقشی هیاتی، فوب یا بدء
در راه حفظ فضایل مدنی بازی کند.

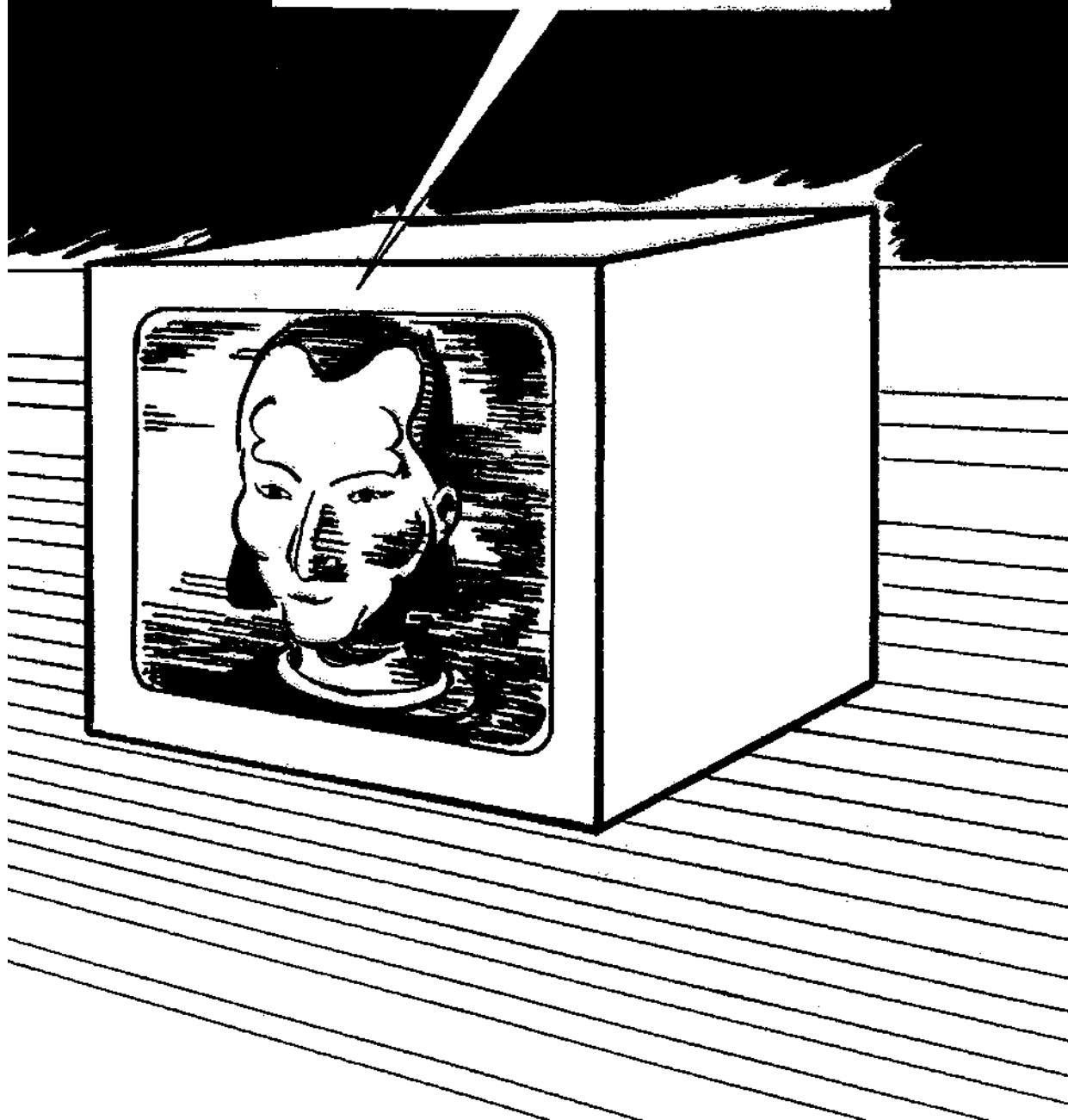


یا سایر چالش‌های مهم دیگر نظیر تعریف
مجدّد کار به عنوان چیزی که نفع همگانی دارد در مقابل
تعریفی که آنرا صرفاً مقوله‌ای برای پیشرفت شخصی می‌داند.

ماکیاولی اینجا و اکنون

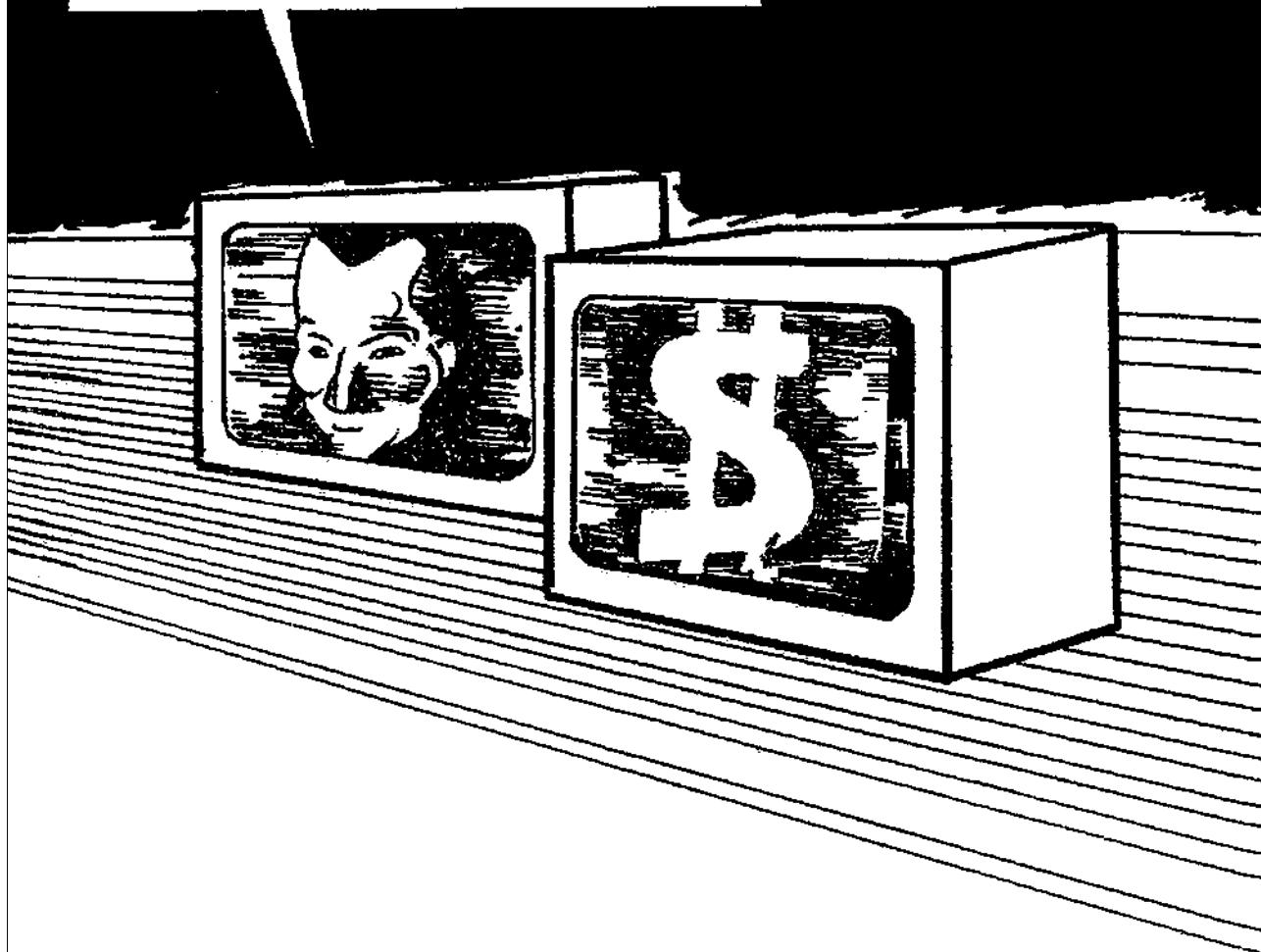
اگر ماکیاولی به نحوی معجزه آسا به زمان حال منتقل می شد هیچکدام از این چیزها برای او جالب نبود. او غیر از آنچه که گفته است چه چیز دیگری ممکن بود بگوید؟ در عین حال به وضوح می توان حدس زد که اگر او را به زمان حال پیاویریم در همان آغاز کار، وقتی که داریم تفاوت های آشکار و پیچیده زمانه خود - خصوصاً تحولات علمی و تکنولوژیک - را برای او برمی شمریم او احتمالاً با حالت رضایتی هولناک یادآور مان می شود که طبیعتِ بنیادی بشر تغییر چندانی نکرده است.

به طور کلی می توان گفت که مردم هنوز هم مایل به انعام کارهای اهمقانه و کوتاه نظرانه هستند. کارهایی که تاثیرات شان نه تنها دیگر انسان ها را به مقاطره می اندارد بلکه سایر موبورابت زندگ و سلامتی کل سیاره را هم تهدید می کند.



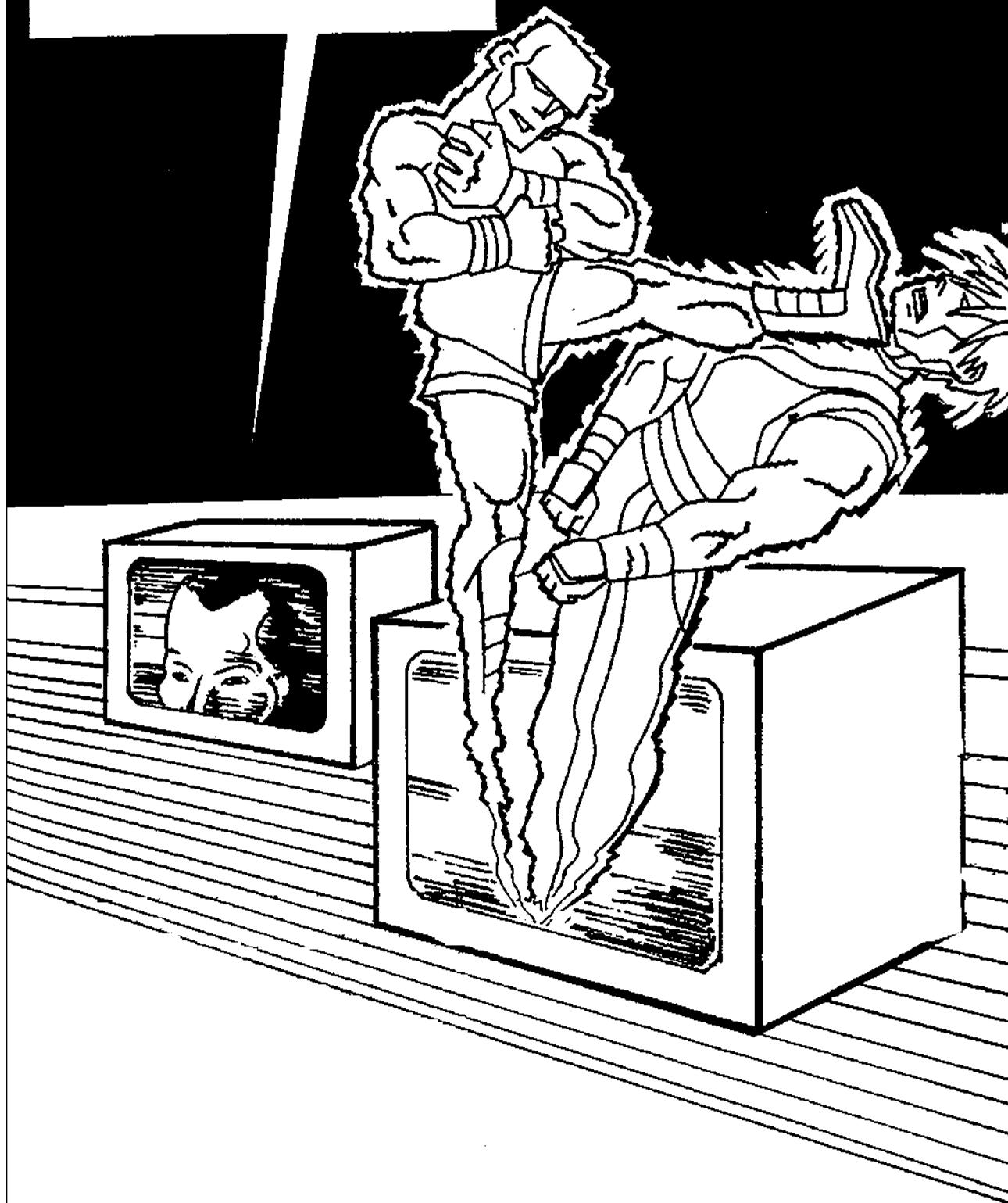
سپس او احتمالاً خواهد پرسید که ما دیگر چه توقعی می‌توانیم داشته باشیم وقتی که حتی در کشورهایی که دموکراتیک خوانده می‌شوند، آنچنان خودخواه و منفعل شده‌ایم که اجازه می‌دهیم گروههای قدرتمند مستبد و نخبگان غیرمسئول بسر سیاست و اقتصادمان حاکم شوند؟ این پرسش به بسیاری از احزاب حاکم، حتی در دموکراسی‌ها هم بر می‌گردد. احبابی که معمولاً مهم‌ترین دلواپسی‌شان این است که دوباره انتخاب شوند و از تجارت کلان حمایت کنند.

این پیروزی می‌تواند برای سودجویی شخصی دستاورده‌ی به بار آورد که حتی در روایی دوستاران فیرعmono هم نمی‌گنجد و این تفوق البته به معنی تدارک نابودی کامل است. و دیگر اینکه در غیاب فضیلت‌های مدنی آزادی ما به کلی از دست فواهد رفت و این البته همان مطلوب هاکمان ماست.



ماکیاولی همچنین فوراً به ذات واقعی «کارخانه فرهنگ‌سازی» ماضی خواهد بود.

این شکل کامل همان «نمایش‌های امپراطوری منطق روم» است که به وسیله آنها با سرگرم کردن توده‌ها توانست بر پنهانی محبوب من غلبه کند!



دست آخر او حتماً از رضایت خاطرِ ما از بابت داشتن این «حقوق» گرانقدر تعجب خواهد کرد. هشدار ماکیاولی بسیار روشن است.



«اگر ماکیاولیسم مدرن باید مورد پرسش قرار گیرد - که مسلماً نیز باید چنین شود - این پرسش باید از خود مدرنیته آغاز شود. زیرا یک چیز را باید از همین حالا روشن کرد: با حمله کردن به ماکیاولی نمی توان جهان را از ماکیاولیسم مدرنیته نجات داد.» آنтонی پارل کیهان ماکیاولی (نيوهيون، انتشارات دانشگاه پیل، ۱۹۹۲).

ماکیاولیسم را بسیاری از تحلیل‌گران سیاسی و اجتماعی معادل با ریا، فرصت‌طلبی و توجیه و سیله برای رسیدن به هدفی که معمولاً قدرت سیاسی است، به کار می‌برند. ماکیاولی این شهرت را مدیون کتاب شهرباز است که چهارصد سال پیش بالحنی رک و صادقانه مسائل عملی حکومت کردن را مطرح کرده است. با این همه پس از گذشت چهار قرن تأثیرات ماکیاولی همچنان موضوع بحث و جدل میان صاحب‌نظران است.

کتاب حاضر قدم اولی است برای شناخت اندیشه نیکولو ماکیاولی و درک برخورد متناقض با آن. به واسطه این شناخت خواننده درخواهد یافت که چرا علیرغم سوء‌شهرت کسرده‌اش عده‌ای نیز از ماکیاولی به عنوان یک سیاستمدار وطن‌پرست، مؤسس اندیشه سیاسی مدرن، طراح اندیشه جامعه مدنی و بنیان‌گذار تفکر جمهوری خواهی یاد می‌کنند.

۹۰۰ تومان

شابک: ۴ ۹۶۴-۸۵۷۸-۲۱ ISBN: 964-6578-31-4